



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

د آسمان د دست دوی

# آسمان دست دوی

په پښتانه ژبه  
په پښتانه ژبه

د آسمان د دست دوی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روی دست آسمان : خاطرات غدیر خم ( حوادث آخرین سال زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله )

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

دلیل ما

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|    |  |
|----|--|
| ۵  | فهرست  |
| ۸  | روی دست آسمان: خاطرات غدیر خم (حوادث آخرین سال زندگی پیامبرصل الله علیه و آله) |
| ۸  | مشخصات کتاب  |
| ۸  | مقدمه  |
| ۹  | نوای کاروان می آید امروز!  |
| ۱۰ | یار مهربان من کجاست؟   |
| ۱۲ | صدای یار را در آسمان شنیده ام  |
| ۱۴ | از ماه من، خبرهای خوش می رسد   |
| ۱۵ | به سوی تو می آیم!  |
| ۱۹ | نمایشی بزرگ از قیام قیامت  |
| ۲۰ | خانه دوست کجاست؟   |
| ۲۴ | همچون پروانه، دلباخته گشتم   |
| ۲۶ | من کاسه داغ تر از آش هستم!   |
| ۲۷ | مژده دهید، بوی بهار می رسد!  |
| ۲۹ | از ماه من شکایت نکنید!   |
| ۳۱ | اکنون به عهد خویش وفا کن!  |
| ۳۳ | ای خدای سرزمین مشعر!   |
| ۳۴ | سلام بر سرزمین آرزوها  |
| ۳۸ | سلام بر یادگار عزیز خورشید   |
| ۴۰ | در این شهر گمشده ای دارم   |
| ۴۲ | بازار داغ انگشترها!  |
| ۴۴ | پیمانی سیاه در خانه دوست   |
| ۴۶ | در انتظار پیام آسمانی مانده ام   |
| ۴۷ | ما برای بدرقه خورشید آمده ایم  |

|     |  |
|-----|--|
| ۴۹  | زلزال برکه در دل کویر  |
| ۵۱  | مدال افتخار بر سینه غدیر   |
| ۵۴  | زیر درختان سرسبز و بلند  |
| ۵۶  | شکوه یک نماز در تاریخ  |
| ۵۹  | عترت پاک مرا بشناسید!  |
| ۶۱  | چه کسی روی دست آسمان است؟  |
| ۶۵  | بیعت با مولای آب و آینه  |
| ۶۸  | خاک بر سر خود می ریزیم   |
| ۷۱  | هنر آسمانی در اوج می ماند  |
| ۷۲  | پیامبر عاقل تر از همه است  |
| ۷۶  | جوانی که با غرور می رود  |
| ۷۹  | فراموش نکن! ما همسایه تو هستیم                                     |
| ۸۲  | برق یک شمشیر، پشیمانمان کرد  |
| ۸۳  | چوب خدا صدا ندارد  |
| ۸۹  | خداحافظ ای چشمه آسمان  |
| ۹۱  | منابع تحقیق  |
| ۱۰۹ | نویسنده، کتب، ناشر   |
| ۱۰۹ | ارتباط با نویسنده  |
| ۱۰۹ | اشاره  |
| ۱۰۹ | سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹   |
| ۱۰۹ | سایت <a href="http://www.hasbi.ir">www.hasbi.ir</a>                |
| ۱۰۹ | ایمیل <a href="mailto:khodamian@yahoo.com">khodamian@yahoo.com</a> |
| ۱۰۹ | درباره نویسنده   |
| ۱۱۱ | کتب نویسنده  |
| ۱۱۱ | کتب فارسی  |
| ۱۱۱ | اشاره  |

- ۱۱۱ ----- رمان مذهبی
- ۱۱۲ ----- آموزه های دینی
- ۱۱۳ ----- کتب عربی
- ۱۱۴ ----- نشر وثوق
- ۱۱۵ ----- خرید کتاب های فارسی نویسنده
- ۱۱۵ ----- تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰
- ۱۱۵ ----- همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹
- ۱۱۵ ----- خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: [www.Nashrvosoogh.com](http://www.Nashrvosoogh.com)
- ۱۱۵ ----- سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰
- ۱۳۶ ----- درباره مرکز

## روی دست آسمان: خاطرات غدیر خم (حوادث آخرین سال زندگی پیامبر صل الله علیه و آله)

### مشخصات کتاب

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، ۱۳۵۳ -

عنوان و نام پدیدآور: روی دست آسمان: خاطرات غدیر خم (حوادث آخرین سال زندگی پیامبر صل الله علیه و آله) / مهدی خدامیان آرانی .

مشخصات نشر: تهران: دلیل ما ، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری: ۲۳۷ ص.

شابک: ۲۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۷-۴۸۰-۰

وضعیت فهرست نویسی: فاپا (چاپ دوم)

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۱۹۹]-۲۳۷.

موضوع: غدیر خم -- داستان

موضوع: داستان های مذهبی -- قرن ۱۴

رده بندی کنگره: BP۲۲۳/۵ / خ ۳۵ ر ۹۱۳۸۸

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۴۸۹۷۲

### مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

من می خواهم شما را به سفر مهمی ببرم ، آیا شما همسفر من می شوید ؟

ما به مدینه سفر می کنیم و همراه با پیامبر، لباس احرام می پوشیم و به سوی مکه می رویم؛ طواف خانه خدا به جا می آوریم، و بعد از مدتی به سرزمین عرفات می رویم .



بعد از پایان اعمال حج به مدینه باز می گردیم و در میانه راه به برکه آبی می رسیم که بسیار زلال و باصفاست! در آنجا جبرئیل نازل می شود و پیام مهمی را برای پیامبر می آورد و حماسه غدیر شکل می گیرد .

خورشید امامت و ولایت طلوع می کند و جهان را با نور خود روشن می کند . این کتاب قصد دارد تصویری واضح از غدیر در ذهن شما ایجاد کند .

ما دفتر تاریخ را باز می کنیم و در میان ۱۴۷ کتاب تحقیقی عربی به جستجوی حقیقت می پردازیم .

با من همراه باشید ، زیرا من این کتاب را به عشق شما که شیعه مولایم هستید ، نوشته ام .

مهدی خدّامیان آرانی

قم، خرداد ۱۳۸۸

## نوای کاروان می آید امروز!

می دانم که تو هم مثل من آرزو داری به زیارت خانه خدا بروی!

حتما شنیده ای که طواف خانه خدا چقدر صفا دارد!

پس بیا همراه هم به این سفر برویم .

اما تا یادم نرفته به تو خبر خوشی بدهم ، من و تو قرار است همسفر پیامبر باشیم .

همین چند روز قبل ، پیامبر اعلام کرد که به زودی برای انجام حج به مکه خواهد رفت .

همه مسلمانان دارند خود را آماده این سفر می کنند ، آنها می خواهند همراه پیامبر ، حج به جا آورند .

ما باید خدا را شکر کنیم که الآن در

مدینه هستیم و می توانیم همراه پیامبر به حج برویم .

ده سال از هجرت پیامبر به مدینه می گذرد و پیامبر در این مدّت ده سال که در مدینه بوده، به حج نرفته است .

در واقع ، این اولین بار خواهد بود که پیامبر ، مراسم حج را به صورت عملی به مردم نشان خواهد داد.

از زمان حضرت ابراهیم(ع) سال ها می گذرد و در این مدّت ، بدعت های زیادی در حج پیدا شده است ، پیامبر می خواهد حج ابراهیمی را دوباره زنده کند .

پیامبر ، گروهی را به مناطق مسلمان نشین فرستاده است تا این خبر را به همه مردم بدهند .

مدینه هر روز از روز قبل شلوغ تر می شود ، گروه های زیادی از مسلمانان مناطق مختلف، به مدینه آمده اند .

آیا تو با خود لباس احرام آورده ای ؟ نکند فراموش کرده باشی !

ناراحت نباش ، آنجا بازار مدینه است ، زود برو و برای خود لباس احرام خریداری کن ، به زودی این قافله بزرگ حرکت خواهد کرد !

## یار مهربان من کجاست؟

صدای اذان به گوش می رسد ، بیا به مسجد برویم .

مسجد مدینه چقدر باصفاست ! مردم در صف های منظم نشسته اند و منتظر آمدن پیامبر هستند .

پیامبر وارد مسجد می شود ، همه از جای خود بلند می شوند ، پیامبر به آنها سلام می کند و به سوی محراب می رود .

آیا چهره نورانی پیامبر را می بینی ؟ به راستی که نگاه به چهره او غم را از دل می زداید .

نماز بر پا می شود ، گویی که تمام اهل آسمان به تماشای این نماز نشسته اند ، عزیزترین بنده خدا به نماز ایستاده است .

بعد از نماز ، مردم دور پیامبر حلقه می زنند ، آنها

سول می کنند که چه موقع به سوی مکه حرکت خواهیم کرد .

پیامبر در جواب می گوید که باید منتظر بمانیم تا بقیه مسلمانانی که در راه مدینه هستند از راه برسند ، آن وقت همه با هم به سوی مکه حرکت خواهیم نمود .

همسفرم !

من علی(ع) را اینجا نمی بینم ، آیا تو می دانی او کجاست ؟

من خیلی دلم می خواهد او را ببینم ، مگر نمی دانی پیامبر بارها فرموده است که نگاه به چهره علی(ع) ، عبادت است ؟

اما هر طرف را که نگاه می کنم او را نمی بینم ، از دیگران پرس وجو می کنم معلوم می شود که علی(ع) به سفر رفته است .  
حتما می خواهی بدانی او به کدام سفر رفته است .

مدتی پیش ، وقتی که سرتاسر سرزمین حجاز مسلمان شدند ، پیامبر تصمیم گرفت تا پیام اسلام را به کشور همسایه ، یمن برساند .

پیامبر در ابتدا خالد بن ولید را برای این مأموریت انتخاب نمود و او را به یمن فرستاد .

خالد بن ولید ، مدت شش ماه در یمن ماند ، اما نتوانست حتی یک نفر را هم مسلمان کند . ۲.

برای همین پیامبر تصمیم گرفت تا علی(ع) را به سوی یمن بفرستد ، زیرا او تنها کسی بود که می توانست این مأموریت بزرگ را انجام دهد .

پیامبر علی(ع) را به حضور طلبید و به او چنین گفت : «من می خواهم تو را به سوی یمن بفرستم تا آنان را به اسلام دعوت کنی» . ۳.

علی(ع) خود را آماده این سفر کرد ، با فاطمه و فرزنداناش خداحافظی نمود و همراه با عده ای از سربازان نزد پیامبر آمد .

پیامبر نگاهی به او کرد و او را در آغوش

گرفت ، اشک در چشمان پیامبر نشست .

همه از علاقه پیامبر به علی(ع) خبر داشتند ، قطره های اشک بر صورت پیامبر نشسته بود .

پیامبر دست خود را روی سینه علی(ع) گذاشت و در زیر لب سخنانی را زمزمه کرد ، او در حقّ علی(ع) دعا نمود .

موقع حرکت فرا رسید ، پیامبر آخرین سخن خود را به علی(ع) گفت : «علی جان ! اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت کند برای تو بهتر از همه دنیا می باشد» . ۴

علی(ع) روی پیامبر را بوسید و در میان پرده ای از اشک ، با پیامبر خداحافظی کرد و به سوی یمن تاخت .

### صدای یار را در آسمان شنیده ام

مردم منتظر هستند تا پیامبر دستور حرکت به سوی مکه را بدهد ، آنها نمی دانند که پیامبر دلش می خواهد در این سفر علی(ع) نیز همراه او باشد .

به راستی آیا علی(ع) خواهد توانست در این سفر حضور داشته باشد ؟

آیا فاطمه(س) باید بدون علی(ع) به سفر حج برود ؟

مدّتی قبل جبرئیل بر پیامبر نازل شده است و پیام مهمّی را برای او آورده است .

متن پیام چنین است : «تو همه واجبات دین را برای مردم بیان کرده ای ، امّا هنوز دو واجب مهم ، باقی مانده است ، اکنون موقع آن است که آنها را برای مردم بیان کنی ، آن دو واجب مهم ، حج و ولایت علی(ع) می باشد» .

معلوم می شود که پیامبر در این سفر ، دو برنامه مهم در دستور کار خود دارد .

برای همین است که خدا از پیامبر خواسته است تا به همه مسلمانان خبر بدهد که برای این سفر آماده شوند .

همسفر خوبم ! از

سفر علی(ع) روزها می گذرد ، دل پیامبر برای او خیلی تنگ شده است .

وقتی که گل نبود، باید گلاب را بویید ، هر وقت که دل پیامبر ، بی قرار علی(ع) می شود حسن و حسین را در آغوش می کشد .

به راستی آیا تا به حال فکر کرده ای که چرا پیامبر این قدر علی(ع) را دوست دارد ؟

آیا می خواهی تو را از راز آن باخبر کنم ؟

راز این عشق مقدس به شب معراج برمی گردد.

آن شب که پیامبر به معراج رفت و هفت آسمان را پشت سر گذاشت و به ساحت قدس خدا رسید ، صدایی به گوشش رسید ، یک نفر پیامبر را با اسم صدا زد : «ای احمد !» .

پیامبر لحظه ای به فکر فرو رفت ، این صدا چقدر آشناست !

این صدا که صدای علی(ع) است !

پیامبر در حریم قدس خدا بود و هفت آسمان را پشت سر گذاشته بود. پس چرا صدای علی(ع) به گوش می رسید ؟

اینجا بود که پیامبر گفت : «خدایا ! آیا تو با من سخن می گویی یا علی با من سخن می گوید ؟» .

و چنین جواب آمد : «من خدای تو هستم ، اکنون که به حضور من آمده ای به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه علی ، دوست نداری ، برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می گویم تا قلب تو آرام گیرد» . ۵.

و به راستی که خدا به خوبی از تپش های قلب پیامبر خبر داشت .

بار دیگر خطاب رسید : «ای محمد ! من علی را جانشین تو قرار دادم ، هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده

و هر کس نافرمانی او کند ، نافرمانی مرا کرده است» ۶.

پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر می گذاشت تا دوباره به این دنیا باز گردد ، او از هر حجاب که می گذشت این صدا را می شنید : «ای محمد ! علی را دوست داشته باش » ۷.

همسفرم !

اکنون دیگر می دانی که چرا پیامبر ، این قدر به علی(ع) عشق می ورزد ، زیرا پیامبر فراموش نمی کند که در شب معراج ، خدا هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که علی(ع) را دوست بدارد .

### از ماه من، خبرهای خوشی می رسد

مردم ، گروه گروه به مدینه می آیند ، فکر می کنم آمار مسافران این سفر به هفتاد هزار نفر رسیده باشد ۸.

دیگر وقت حرکت ، نزدیک است ، اما علی(ع) هنوز نیامده است ، مگر می شود پیامبر بدون علی(ع) به این سفر برود ؟

تمام این سفر بهانه ای است تا مردم با ولایت علی(ع) آشنا شوند .

باید صبر کرد تا خبری از او برسد .

همسفرم ! نگاه کن ! سواری به سوی مدینه می آید ، او وارد شهر می شود و سراغ پیامبر را می گیرد .

مردم در جواب می گویند : «پیامبر در مسجد است» .

او نزد پیامبر می آید و سلام می کند و می گوید : «ای رسول خدا ! من از یمن می آیم ، من از جانب علی(ع) برای شما خبرهای خوشی آورده ام» .

پیامبر تا نام علی(ع) را می شنود گل لبخند بر صورتش می نشیند ، مثل اینکه تمام عرش و ملکوت را به او داده اند .

نامه رسان ، نامه علی(ع) را به پیامبر می دهد و می گوید : «وقتی که علی(ع) به یمن رسید و با قبیله همدان سخن گفت ، همه آنها

اسلام آوردند ، با اسلام آوردن این قبیله ، تمام مردم آن کشور ، مسلمان شدند» . ۹

لازم است اشاره کنم که قبیله همدان ، یکی از بزرگ ترین قبیله های یمن می باشد . ۱۰

این خبر ، موفقیت بزرگی است ، علی (ع) توانسته است بدون جنگ ، همه اهل یمن را مسلمان کند .

وقتی پیامبر این سخن را می شنود به سجده می رود و خدا را شکر می کند .

سجده پیامبر طول می کشد ، من نمی دانم این سجده شکر او برای اسلام آوردن اهل یمن است یا برای سلامتی علی (ع) .

بعد از مدتی ، پیامبر سر از سجده برمی دارد و می گوید : «سلام خدا بر قبیله همدان» . ۱۱

جا دارد که پیامبر به قبیله همدان سلام کند ، زیرا وقتی آنها با علی (ع) روبرو شدند ، او را شناختند و مجذوب خوبی های او شدند .

من معتقدم به برکت همین سلام پیامبر ، مردان و زنان این قبیله همواره پیرو حقیقت خواهند بود .

اکنون ، پیامبر دستور می دهد تا نامه ای برای علی (ع) نوشته شود ، پیامبر در این نامه از علی (ع) می خواهد تا همراه با اهل یمن برای انجام حج به سوی مکه حرکت کند . ۱۲

پیامبر نامه را به نامه رسانی می دهد و از او می خواهد تا هر چه سریع تر به سوی یمن حرکت کند . نامه رسان ، نامه را می گیرد و به سوی یمن می تازد .

### **به سوی تو می آیم !**

امشب ، شب بیست و پنجم ماه ذی القعدة است ، تا عید قربان ، پانزده روز مانده است ، باید هر چه سریع تر به سوی مکه حرکت کنیم . ۱۳

پیامبر در مسجد اعلام می کند که ما فردا سفر خود را آغاز می کنیم .

همسفر خوبیم ! می بینم

که تو هم مانند من ، بسیار خوشحال هستی !

سرانجام موقع حرکت فرا می رسد و ما برای دیدار خانه دوست حرکت خواهیم کرد ، چه سعادتتی بالاتر از این که ما همراه پیامبر خدا، به این سفر معنوی برویم .

خورشید طلوع کرده است و کاروان بزرگی ، آماده حرکت است ، تا چشم کار می کند زنان و مردانی را می بینی که از همه جا برای سفر حج به اینجا آمده اند .

همه منتظر هستند تا پیامبر از خانه خود بیرون بیاید و سفر آغاز شود .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر در حالی که حسن و حسین(ع) را همراه خود دارد از خانه خارج می شود ، فاطمه(س) هم در میان زنان به چشم می خورد ، پیامبر سوار بر شتر خود می شود و حرکت آغاز می شود .

صدای الله اکبر همه جا را فرا گرفته است ، عده ای بر شتر سوار هستند و عده زیادی هم پیاده به این سفر آمده اند.

حدود هشت کیلومتر راه می رویم و به میقات شجره می رسیم .

اینجا میقات کسانی است که از راه مدینه به سوی مکه می روند .

حتما می پرسی: میقات یعنی چه ؟

میقات به جایی می گویند که تو باید لباس های دنیایی را از تن خود بیرون بیاوری و لباس سفید احرام به تن کنی .

ما در اینجا ندای لَبَّيْكَ بر زبان جاری می سازیم و دعوت خدا را اجابت می کنیم .

زمانی که ابراهیم(ع) خانه خدا را بازسازی کرد خدا به او دستور داد تا بر بالای کوهی برود و همه مردم را به زیارت خانه خدا دعوت کند .

صدای ابراهیم(ع) در گوش تاریخ طنین انداخته و همه خداپرستان را به زیارت کعبه فرا می خواند .



اکنون تو که در اینجا ذکر لَبَّيْكَ را بر زبان جاری می کنی در واقع دعوت ابراهیم(ع) را اجابت می کنی. ۱۴.

همسفر خوبم!

آیا می دانی معنای کلمه لَبَّيْكَ چیست؟

من مثالی می زنم و فکر می کنم این گونه بتوانم به تو کمک کنم: اگر یک نفر، شما را با اسم صدا بزند، در جواب او می گویند: بله.

این بله، همان لَبَّيْكَ است، یعنی اگر شما عرب زبان بودید وقتی کسی شما را صدا می زد به جای بله از کلمه لَبَّيْكَ استفاده می کردید.

اکنون، حواست جمع باشد، قرار است در این مکان مقدّس، دعوت خدا را اجابت کنی و به این دعوت، بله بگویی.

دوست عزیزم!

زود باش! الآن اذان ظهر را می گویند، باید برویم غسل نماییم و لباس احرام بر تن کنیم.

مبارک باشد!

تو در لباس زیبای احرام، دیگر کبوتر حرم شده ای!

آنجا را نگاه کن!

آن طرف را می گویم، آن ۶۶ شتر، شترهایی است که پیامبر برای قربانی کردن، همراه خود آورده است. ۱۵.

بلال، اذان گوی پیامبر را نگاه کن!

او منتظر است که خورشید به وسط آسمان برسد تا اذان ظهر را بگوید.

همه مردم پشت سر پیامبر در صف های منظمی نشسته اند، پیامبر تصمیم دارد بعد از نماز ظهر، ذکر لَبَّيْكَ را بگوید و مُحَرَّم شود.

الله اکبر!

این صدای بلال است که در میقات می پیچد.

پیامبر لباس احرام بر تن کرده و در مقابل خدای خود به نماز ایستاده است، تمام فرشتگان برای دیدن این منظره به صف

ایستاده اند .

نماز تمام می شود و پیامبر

می خواهد ذکر لَبَّيْكَ را بر زبان جاری کند .

اشک در چشمان پیامبر حلقه می زند و می گوید: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ . . . به سوی تو می آیم ای خدای بی همتا ! دعوت تو را اجابت می کنم ، ای کسی که همه نعمت ها از آن توست !».

اشک ها و لبیک ها در هم می آمیزد و شوری به پا می شود . ۱۶.

### نمایشی بزرگ از قیام قیامت

این کاروان بزرگ از میقات حرکت می کند ، نگاه کن ، تمام این بیابان پر از مردمی است که لباس سفید بر تن کرده اند .

آنها همراه پیامبر می روند و به دقت به او نگاه می کنند تا هر کاری که آن حضرت می کند را انجام دهند . ۱۷.

پیامبر آرام آرام به سوی خانه دوست حرکت می کند ، زیر لب ذکر لَبَّيْكَ را تکرار می کند .

ما از اینجا تا مکه باید بیش از چهارصد کیلومتر راه برویم !

آفتاب گرم حجاز بر ما می تابد ، مواظب باش ! تو نباید زیر سایه بروی !

این سفر یادآور قیامت است ، همانگونه که در قیامت سایه ای نیست تا از سوزش آفتاب زیر آن پناه بگیری ، در این سفر هم نباید زیر سایه بروی .

همسفرم !

در این سفر نباید نگاه در آینه کنی ؛ چرا که آینه مظهر خودبینی است ، تو باید از خود بگذری و سراسر ، جان شوی !

تو باید دنیا و آنچه بوی دنیا را می دهد کنار بگذاری ، نباید عطر بزنی ، نباید خود را خوشبو کنی .

خلاصه آن که خدا خواسته است تا تو در این دنیا نیز ، قیامت را به تصویر بکشی و خود را برای آن روز آماده کنی

این لباس سفید که بر تن نموده ای، همانند کفن است و می روی تا خانه دوست را زیارت کنی، تو اکنون مُحَرَّم شده ای. ۱۸.  
شب ها و روزها می گذرد و من و تو همراه این کاروان در حرکت هستیم.

همسفرم! می دانم خسته شده ای!

بیش از یک هفته است که در راه هستیم و این سفر برای تو سخت است.

ولی ما به سفر عشق می رویم، می دانم که همه این سختی ها برای تو شیرین است.

آنجا را نگاه کن، عدّه ای به سوی پیامبر می روند، آنها با پیامبر از خستگی خود سخن می گویند.

آیا پیامبر دستور استراحت خواهد داد؟

نه، فرصت ما بسیار کم است، ما باید خود را زودتر به مکه برسانیم، تا روز عید قربان فرصت زیادی نمانده است، آن روز همه ما باید در سرزمین منا باشیم.

پیامبر به آنها نگاهی می کند و دستور می دهد تا به آرامی بدونند، این باعث خواهد شد تا روحیه بهتری داشته باشند. ۱۹.

مردم با این سخن پیامبر، آهسته می روند، بار دیگر شوری در این جمعیت می افتد، صدای «الله اکبر»، همه بیابان را می گیرد.

دیگر، راه زیادی تا مکه نمانده است، ما به زودی مهمان خانه دوست خواهیم بود.

### **خانه دوست کجاست؟**

امروز روز چهارم ماه ذی الحجّه است، پنج روز دیگر تا روز عرفه فرصت داریم.

درست است ما ده روز است که در راه هستیم، ان شاء الله به زودی به مکه می رسیم. ۲۰.

درست پشت آن کوه، شهر مکه قرار دارد، پس عجله کن!

اهل مکه باخبر شده اند که پیامبر و مسلمانان به

این شهر می آیند ، آنها برای استقبال پیامبر به بیرون از شهر آمده اند .

تا به حال ، شهر مکه چنین جمعیت عظیمی را ندیده است ، هزاران نفر همراه پیامبر برای اعمال حج وارد شهر مکه می شوند .

ما همراه پیامبر به سوی مسجد الحرام می رویم ، از در مسجد وارد می شویم و به سوی کعبه می رویم .

ناگهان کعبه ، مقابل چشمان من نمایان می شود ، بی اختیار به سجده می افتم ، اشک از چشمان من جاری می شود .

ستایش خدایی را که تو را عزیز کرد ،

و تو را قبله من قرار داد تا به سوی تو نماز بخوانم .

ای صاحب خانه !

این خانه ، خانه توست ، من هم بنده تو هستم که به اینجا پناه آورده ام .

سر از سجده برمی دارم ، به دنبال پیامبر می گردم .

پیامبر نزدیک کعبه است و اشک در چشمان او حلقه زده است . او دست راست خود را به حجرالأسود می کشد و دعایی را

زیر لب زمزمه می کند . ۲۱

آیا می دانی حجرالأسود چیست ؟

در گوشه ای از کعبه که طواف از آنجا شروع می شود ، سنگ سیاهی قرار دارد که به آن حجرالأسود می گویند .

جالب است بدانی که حَجْر در زبان عربی به معنای سنگ و اَسْوَد به معنای سیاه است .

نگاه کن !

پیامبر خم شده است و لب های خود را بر حجرالأسود گذاشته است و صدای گریه اش به گوش می رسد .

نمی دانم چه شده که گریه پیامبر طولانی شده است ! ۲۲

به راستی چه رمز و رازی در این سنگ سیاه نهفته که ما از آن بی خبریم ؟

چرا دیدن این سنگ این گونه اشک پیامبر را جاری ساخته است ؟

همسفر خوبم !



قصه این سنگ را برایت بگویم؟

روزی و روزگاری، قبل از اینکه خدا، حضرت آدم(ع) را خلق کند، در بهشت فرشته ای بود که نزد خدا مقامی بس بزرگ داشت.

یک روز خدا، همه فرشتگان را جمع کرد و پیمان بزرگ خداپرستی را به آنها عرضه کرد.

اولین فرشته ای که این پیمان بزرگ را قبول کرد همین فرشته بود.

این فرشته، مدت ها قبل، نور محمد و آل محمد(ص) را دیده بود و به این نور مقدس، عشق فراوانی داشت.

هنوز خدا، آدم و حوا(ع) را نیافریده بود، اما آن نور مقدس را در بالای همه آسمان ها آفریده بود.

و این گونه بود که این فرشته، گوی سبقت را از همه ربود و قلبش پر از این عشق مقدس شد.

وقتی که خدا، آدم(ع) را آفرید از او خواست تا در حضور این فرشته، به آن پیمان اقرار کند.

وقتی که آدم(ع) از بهشت رانده شد خداوند به این فرشته یک مأموریت مهم داد.

آن مأموریت این بود که خدا او را به عنوان امین خود در روی زمین قرار داد.

حتما می پرسی چگونه؟

خدا آن فرشته را تبدیل به سنگ سفید و زیبایی کرد و آن را در یک گوشه کعبه قرار داد، اما چون بت پرستان روی این سنگ سفید، دست گذاشتند، رنگ آن، سیاه شد.

البته تو می دانی که کعبه به دستور جبرئیل در زمان آدم(ع) ساخته شد، و در واقع ابراهیم(ع) در زمان خودش، این خانه را بازسازی کرد.

و جالب است بدانی که آدم(ع) هر روز و شب،

کنار این سنگ می رفت و آن پیمان بزرگ را یادآوری می کرد .

وقتی روز قیامت فرا برسد بار دیگر خدا این سنگ را به صورت اول خود در می آورد .

آن روز ، این فرشته در پیشگاه خدا شهادت خواهد داد که چه کسانی نزد او آمدند و به آن پیمان بزرگ، اقرار نمودند .

اگر این سنگ را با چشم دل نگاه کنی ، او را فرشته ای زیبا خواهی دید .

هنوز چهره پیامبر روی حجرالاسود است و اشک او جاری است .

فکر می کنم اکنون دیگر دانستی که چرا پیامبر این چنین با حجرالاسود خلوت کرده است .

مگر برایت نگفتم که این سنگ بوی عشقی مقدس را می دهد ؟ هیچ فرشته ای ، مانند او شیفته علی(ع) نیست .

آری ، این فرشته ، بوی علی(ع) را می دهد !

و شاید پیامبر که دلش برای برادرش علی(ع) خیلی تنگ شده است ، بوی یار خود را از آن استشمام می کند . ۲۳

### همچون پروانه، دلباخته گشتم

پیامبر چهره خود را از روی حجرالاسود برمی دارد و طواف را آغاز می کند .

پیامبر دور کعبه ، هفت بار می چرخد ، مردم هم با پیامبر طواف می کنند .

اینجا دیگر همه ، پروانه یک شمع می شوند و دور خانه دوست می چرخند .

به راستی که طواف کعبه چه صفایی دارد ، احساسی که در هیچ جای دیگر تجربه نمی کنی .

هنگامی که گرد این خانه طواف می کنی خدا به تو مباحات و افتخار می کند و رحمت خود را بر تو نازل می کند . ۲۴

آیا می دانی با هر قدمی که تو در طواف این خانه برمی داری ، خداوند حسنه ای برای تو می نویسد و گناهی از تو می بخشد

۲۵؟

پیامبر هنگام طواف ، ذکر خدا بر لب



دارد و با خدای خویش سخن می گوید .

هفت دور طواف تمام می شود ، اکنون پیامبر به سوی مقام ابراهیم می رود تا در آنجا نماز طواف را به جا آورد .

همسفر خوبم ! حتما می دانی که مقام ابراهیم، همان سنگ مقدّسی است که جای پای ابراهیم(ع) بر آن می باشد .

وقتی که ابراهیم(ع) کعبه را بازسازی می کرد این سنگ را زیر پای خود گذاشت تا بتواند دیوار کعبه را تمام کند .

در این هنگام بود که به اذن خدا ، جای پای ابراهیم ، روی این سنگ نقش بست و این سنگ به مقام ابراهیم مشهور شد و

نماز طواف را باید پشت این مقام خواند . ۲۶

نماز پیامبر تمام می شود و او اکنون بار دیگر به سوی حجر الأسود می رود و دو دست خود را بر آن می کشد و آنگاه دست

های خود را به صورت می کشد . ۲۷

بعد از آن پیامبر به سوی کوه صفا می رود، او از کوه صفا بالا می رود و صدای او در دل کوه می پیچد :

الله اکبر ، الله اکبر ! ۲۸

تمام مسلمانان نیز همراه پیامبر این ذکر را تکرار می کنند .

گوش کن ! پیامبر این دعا را می خواند : «ستایش خدایی را که به وعده خود عمل نمود و بنده خود را یاری کرد و دشمنان

اسلام را نابود ساخت» . ۲۹

تا چند سال قبل ، تمام فاصله این کوه تا کوه مروه پر از بت هایی بود که مردم به پرستش آنها مشغول بودند .

اما امروز باید خدا را شکر کرد که همه آن بت ها نابود شده اند و همه مردم ، ندای خداپرستی سر می دهند .

الله اکبر !

پیامبر حدود یک ساعت بر بالای کوه

صفا می ایستد و دعا می خواند . ۳۰

اکنون موقع آن است که به سوی کوه مروه حرکت کنیم .

به کوه مروه می رسیم ، پیامبر از کوه بالا می رود ، بار دیگر صدای پیامبر در فضا می پیچد : الله اکبر !

بعد از لحظاتی ، به سوی کوه صفا برمی گردیم ، ما باید فاصله صفا و مروه را هفت بار طی کنیم .

امیدوارم که خسته نشده باشی ! این دور آخر است ، وقتی به کوه مروه برسیم ، دیگر سعی تمام می شود .

### من کاسه داغ تر از آتش هستم !

پیامبر از کوه مروه بالا- می رود و رو به مردم می کند و می گوید : «جبرئیل به من دستور داده است تا به شما بگویم که مقداری از موی سر خود را کوتاه کنید و از احرام بیرون بیایید و هر کس که مانند من همراه خود از میقات ، قربانی آورده

است باید در احرام بماند» . ۳۱

مردم به سخن پیامبر عمل می کنند و با کوتاه کردن موی سر خود از احرام بیرون می آیند .

همسفر خوبم !

تو که همراه خود قربانی از میقات نیاورده ای ؟

پس بیا از احرام خارج شویم .

این اعمالی که ما انجام دادیم ، اعمال عمره است و ما باید نزدیک روز عرفه ، یکبار دیگر لباس احرام به تن کنیم و به سوی سرزمین منا برویم و در آنجا گوسفند یا شتری خریداری نماییم و آن را قربانی کنیم .

مبارک باشد ! خدا از تو قبول کند !

در منطقه اَبَطَح ، چادرهای زیادی بر پا می شود و همه ، لباس های احرام را از تن بیرون آورده ، بدن خود را شسته ، لباس های

معمولی خود را به تن می کنند . ۳۲

اما پیامبر هنوز لباس احرام به تن

دارد، و در خیمه خود استراحت می کند، این حکم خداست که هر کس با خود قربانی آورده است باید در احرام باقی بماند

در این میان صدایی به گوشم می رسد، یک نفر با مردم سخن می گوید: «ای مردم! شما خجالت نمی کشید؟ پیامبر هنوز در لباس احرام است و شما لباس های زیبا بر تن کرده اید؟!». ۳۳.

خدای من! این کیست که این گونه سخن می گوید؟

چرا او هنوز لباس احرام به تن دارد؟

آیا او را می شناسی؟ او عمر بن خطاب است.

پیامبر از خیمه خود بیرون می آید، او را صدا می زند و می گوید:

چرا هنوز لباس احرام به تن داری؟ مگر تو همراه خود قربانی آورده ای؟

نه.

پس چرا از احرام خارج نشدی؟ مگر من نگفتم هر کس قربانی از میقات با خود نیاورده است، از احرام خارج شود؟

ای رسول خدا! آخر چگونه من از احرام خارج شوم در حالی که شما هنوز لباس احرام به تن دارید؟ ۳۴.

اما مثل اینکه عمر بن خطاب تصمیم دارد هر طور شده است حرف خودش را به کرسی بنشانند. ۳۵.

مگر نباید همه ما تسلیم دستور پیامبر باشیم؟ ما می توانستیم از میقات با خود قربانی بیاوریم و اکنون مانند پیامبر در احرام باقی بمانیم، اما الآن که این کار را نکرده ایم باید به دستور پیامبر عمل کنیم.

**مژده دهید، بوی بهار می رسد!**

دل پیامبر بی قرار دیدن علی (ع) شده است، فاطمه (س) نیز در انتظار آمدن همسرش است.

آنجا را نگاه کن! سواری به سوی ما می آید! بوی خوش یار مهربان می آید،

خدای من! این علی(ع) است که به این سو می آید .

علی(ع) در حالی که لباس احرام بر تن دارد از اسب پیاده می شود .

پیامبر از خیمه بیرون می آید ، علی(ع) را می بوسد و می بوید و او را به خیمه دعوت می کند .

علی(ع) گزارش های سفر خود را به پیامبر می دهد : «خدا مرا کمک کرد و من توانستم مردم یمن را مسلمان کنم؛ وقتی نامه شما به دستم رسید همراه با پنج هزار نفر به سوی مکه آمدم ، همه ما در یَلْمَم ، ۳۶ لَبِیک گفتیم و وقتی نزدیک مکه رسیدم به همراهان خود دستور دادم در آنجا توقّف کنند تا من نزد شما بیایم و کسب تکلیف کنم.» ۳۷.

پیامبر با شنیدن سخنان علی(ع) خوشحال می شود و شکر خدا را به جا می آورد .

اکنون ، علی(ع) می داند که فاطمه(س) چشم انتظار اوست .

او از پیامبر اجازه می گیرد تا به خیمه فاطمه(س) برود و او را ببیند .

علی(ع) وارد خیمه می شود .

بوی عطر تمام خیمه را فرا گرفته است ، او سلام می کند و جواب می شنود .

علی(ع) با دیدن همسرش تعجب می کند ، فاطمه(س) از احرام بیرون آمده و لباس زیبایی بر تن کرده است .

علی(ع) از فاطمه(س) سؤل می کند :

فاطمه ! پیامبر هنوز لباس احرام بر تن دارد ، چرا تو از احرام بیرون آمده ای ؟

این دستور پدرم بود ، هر کس که با خود قربانی همراه نیاورده است باید از احرام خارج شود و در روز عرفه دوباره احرام

ببندد . ۳۸.

اکنون ، علی(ع) به سوی پیامبر باز می گردد و ماجرا را شرح می دهد .

پیامبر رو به او می کند و می گوید

علی جان! تو هنگام احرام چگونه تیت کردی؟

من هنگامی که در میقات بودم چنین گفتم: «خدایا! من مانند لَبِیک پیامبر، لَبِیک می گویم».

آیا از میقات با خود قربانی هم آورده ای؟

آری، من با خود سی و چهار شتر آورده ام و تیت کرده ام که آنها را در این سفر حج، قربانی کنم. ۳۹.

لبخندی دلنشین بر چهره پیامبر نمایان می شود، در میان این همه جمعیت، فقط حجّ علی (ع) مانند حجّ پیامبر است.

### از ماه من شکایت نکنید!

اکنون علی (ع) با پیامبر خدا حافظی می کند و به مسجد الحرام می رود و اعمال خود را انجام می دهد و بعد سریع به سوی مردم یمن که در بیرون شهر هستند می رود.

اما وقتی به اهل یمن می رسد می بیند که آنها لباس های احرام خود را عوض کرده اند و پارچه های نو بر تن دارند.

شما این همه پارچه نو از کجا آورده اید؟

ما از پارچه هایی که همراه کاروان بود استفاده کرده ایم.

این پارچه ها از بیت المال است، من باید آنها را تحویل پیامبر بدهم، شما چرا به آنها دست زده اید؟

ما می خواستیم با لباس های احرام تمیز و نو به زیارت خانه خدا برویم.

هر چه سریع تر این پارچه ها را از تن بیرون آورید!

اهل کاروان این دستور را انجام می دهند، اما در دلشان از علی (ع) ناراحت می شوند.

به هر حال، مردم یمن به سوی مکه حرکت می کنند و وارد مسجد الحرام می شوند و اعمال خود را انجام می دهند.

سپس آنها نزد پیامبر می روند و در حضور پیامبر از علی (ع) شکایت می کنند: «ما می خواستیم با لباس

احرام نو طواف خانه خدا را انجام دهیم ، اما علی(ع) با این کار ما مخالفت کرد .»

پیامبر چون سخنان اهل یمن را می شنود رو به آنها می کند و می گوید : «هرگز در مورد علی(ع) بدگویی نکنید ، او اگر بر شما سخت گیری کرده است برای این بوده که می خواسته دستور خدا را اجرا کند» . ۴۰

با این سخن پیامبر ، همه می فهمند که علی(ع) در راه حق کوتاهی نمی کند ، او می خواسته است با این کار خود از بیت المال دفاع کند .

چند روز می گذرد ...

ظهر روز پنجشنبه ، هشتم ماه ذی الحجّه فرا می رسد ، پیامبر دستور می دهد تا مردم غسل کنند و لباس احرام بر تن کنند و لَبِيْكَ بگویند . ۴۱

بار دیگر صدای لَبِيْكَ در همه جا می پیچد ، چه شوری بر پا می شود !

هزاران هزار نفر ، همراه با پیامبر ، لَبِيْكَ گویان به سوی سرزمین عرفات حرکت می کنند .

آنها شب را در راه می مانند و صبح جمعه که روز عرفه است به سرزمین عرفات می روند . ۴۲

همسفر خوبم !

اینجا سرزمین عرفات است .

سرزمینی که خدا گناهان بزرگ را به حرمت آن می بخشد و رحمت خود را بر بندگان خویش نازل می کند . ۴۳

آیا می دانی که جبرئیل ، ابراهیم(ع) را به این سرزمین آورد و به او گفت : «ای ابراهیم ! به گناه خویش اعتراف کن» . ۴۴

این سرزمین ، جایی است که ما باید به گناهان خود اعتراف کنیم تا خداوند ما را مشمول عفو و رحمت خود قرار دهد .

آیا آن کوه را می بینی که آنجاست ؟

فکر می کنم که همان کوه رحمت (جبل التّور) است .

پیامبر کنار این کوه می ایستد ،

همه مردم می خواهند کنار این کوه وقوف کنند .

پیامبر رو به آنها می کند و با دست اشاره به سرزمین عرفات می کند و می گوید : «ای مردم ! شما می توانید در تمام این سرزمین وقوف کنید». ۴۵.

پیامبر از ظهر تا نزدیک غروب ، رو به قبله می ایستد و مشغول دعا می شود . ۴۶.

اشک در چشمان او حلقه زده است و با خدای خویش راز و نیاز می کند .

در جای جای این سرزمین ، صدای گریه و دعا به گوش می رسد .

### **اکنون به عهد خویش وفا کن!**

وقتی در مدینه بودیم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و به آن حضرت دستور داد تا سفر مهم خود را شروع کند و در آن سفر ، حجّ خانه خدا و ولایت علی(ع) را برای مردم بیان نماید .

قرار است در این سفر اسلام کامل شود ، پیامبر تا امروز همه واجبات را برای مردم گفته است ، فقط ولایت علی(ع) مانده است که باید در این سفر برای مردم بیان شود .

آیا می دانی که در همین صحرای عرفات، آیه ولایت نازل می شود ؟

گوش کن ، این جبرئیل است که با پیامبر سخن می گوید : «ای محمّد ! خدا به تو سلام می رساند و از تو می خواهد تا به عهد خود وفا کنی و علی را به عنوان جانشین خود معرفی کنی». ۴۷.

امروز مردم باید بدانند که حج با ولایت علی(ع) کامل می شود .

اما پیامبر رو به جبرئیل می کند و می گوید : «ای جبرئیل ! عده ای از این مردم دشمنی و کینه علی را به دل دارند ، می ترسم که آنان در میان امت من اختلاف ایجاد کنند و باعث شوند امت من از اسلام روی

برگردانند ، از تو می خواهم که از خدا بخواهی تا مرا از فتنه آنها ایمن گرداند». ۴۸.

همسفر خوبم ! پیامبر می داند که بزرگان قبیله قریش هرگز به جانشینی علی(ع) راضی نخواهند شد .

قریش یکی از بزرگ ترین قبیله های عرب است ، ریاست شهر مکه به دست این قبیله است و برای همین تمام عرب ها به این قبیله احترام می گذارند .

گر چه خود پیامبر نیز از این قبیله است ، اما بزرگان این قبیله با اسلام دشمنی های زیادی نمودند .

علی(ع) در جنگ بدر و اُحد ، بزرگان قریش را که به جنگ اسلام آمده بودند ، کشته است . ۴۹.

اگر شمشیر علی(ع) در جنگ بدر و اُحد نبود ، دشمنان ، اسلام را نابود کرده بودند .

این علی(ع) بود که بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای در مقابل آنها ایستاد و تا پای جان از اسلام دفاع کرد .

امروز بزرگان قریش به ظاهر مسلمان شده اند ، اما آنها کینه بزرگی از علی(ع) به دل دارند .

آنها رسم های روزگار جاهلیت را فراموش نکرده اند و در فکر انتقام خون قریش هستند .

اگر امروز آنها بفهمند که پیامبر می خواهد علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کند، دسیسه خواهند کرد .

برای همین، پیامبر می خواهد، خدا او را از فتنه های آنها ایمن کند .

جبرئیل به آسمان می رود...

اگر خوب نگاه کنی اشک را در چشمان پیامبر می بینی ! او بزرگان قریش را به خوبی می شناسد ، می داند که آنها به این سادگی ، ولایت علی(ع) را قبول نخواهند کرد .

پیامبر می خواهد در بهترین موقعیت ، این مأموریت مهم را انجام دهد ، او منتظر برگشتن جبرئیل است .

کاش همه مردم ، قلب صاف



و بدون کینه ای داشتند ، آن وقت در همین سرزمین عرفات ، پیامبر مراسم بیعت با علی(ع) را بر گزار می کرد .

آنجا را نگاه کن !

پیامبر ، علی(ع) را به حضور می طلبد .

علی(ع) با عجله می آید و پیامبر با او مشغول سخن می شود و به او خبر می دهد که جبرئیل بر او نازل شده است .

همسفرم ! نگاه کن ، وقت زیادی تا غروب خورشید نمانده است .

پیامبر نگاهی به خورشید می کند و دست به دعا برمی دارد ، او می خواهد دعا کند .

دعای پیامبر این است : «خدایا ! من به عفو و بخشش تو پناه می برم ، مرا از رحمت خود بی نصیب مگردان» . ۵۰

اکنون موقع حرکت است ، همه مردم آماده شده اند . با غروب آفتاب همه به سوی سرزمین مَشْعَر حرکت می کنند .

شوری بر پا می شود ، گویی یک بیابان به حرکت افتاده است ، تا چشم کار می کند مردمانی را می بینی که به سوی سرزمین

مشعر حرکت می کنند ، چه محشری بر پا شده است !

تو هم با چشمانی اشکبار با سرزمین عرفات وداع می کنی !

آیا بار دیگر دیدار این سرزمین قسمت ما خواهد شد ؟

### **ای خدای سرزمین مشعر!**

هوا دیگر تاریک شده است و ستارگان جلوه نمایی می کنند ، آسمان چه شکوهی دارد !

پیامبر در حالی که بر شتر خویش سوار است و ذکر استغفر الله بر لب دارد به سوی سرزمین مشعر می رود .

بعد از ساعتی به آن سرزمین می رسیم ، پیامبر دستور می دهد تا بلال اذان بگوید ، نماز مغرب و عشاء بر پا می شود . ۵۱

امشب که شب عید قربان است ، باید در این صحرا بمانیم و فردا اول طلوع آفتاب به

سرزمین منا برویم .

بعد از نماز ، پیامبر مقداری استراحت می کند .

تو هم خیلی خسته ای ، قدری استراحت کن . . .

.. همسفر ! برخیز ! اذان صبح نزدیک است ، باید سریع وضو بگیری ، الان نماز بر پا می شود .

صدای اذان در این سرزمین می پیچد :

الله اکبر !

نماز بر پا می شود ، چه نماز باصفایی !

هوا دارد روشن می شود و پیامبر رو به قبله ایستاده است و مشغول دعا است .

دعای پیامبر تا لحظه روشن شدن هوا، طول می کشد ، وقتی که هوا کاملاً روشن می شود پیامبر به سوی سرزمین منا حرکت می کند . ۵۲

پیامبر از مردم می خواهد تا به آرامی قدم بردارند و موجب اذیت و آزار دیگران نشوند .

در روزگار جاهلیت ، رسم بر این بود که مردم با عجله ، سرزمین مشعر را ترک می کردند ، اما پیامبر با این رسم مخالفت می کند و برای همین، دستور می دهد تا مردم به آرامی به سوی منا بروند . ۵۳

گوش کن !

پیامبر زیر لب این دعا را زمزمه می کند : «خدا یا ! توبه مرا قبول کن و دعای مرا مستجاب نما !» . ۵۴

## سلام بر سرزمین آرزوها

امروز ، روز عید قربان است و ما اکنون به سرزمین منا رسیده ایم .

آیا می دانی چرا این سرزمین را منا نامیده اند ؟

وقتی که جبرئیل ، ابراهیم(ع) را به این سرزمین آورد به او گفت : «ای ابراهیم ! هر چه می خواهی آرزو کن !» . ۵۵

اینجا سرزمینی است که آرزوهای بزرگ برآورده می شود .

پیامبر به سوی جَمْرَه یا همان شیطان بزرگ می رود تا بر آنجا سنگ بزند ، پیامبر هفت سنگ بر آن می زند و هر بار فریاد الله



البته ما باید سنگ های خود را به آن ستونی که در وسط به عنوان نشانه ، نصب شده بزیم ، اینجا سه ستونِ سنگی هست که به هر کدام از آنها جَمَره می گویند ، امروز فقط به یکی از آنها سنگ می زنیم ، اما فردا و روز بعد از آن ، باید به همه ستون ها سنگ بزیم .

می دانم دلت می خواهد داستان جَمَره را برایت بگویم .

وقتی که خدا خواست ابراهیم(ع) را امتحان کند ، به او دستور داد تا فرزند دلبندهش ، اسماعیل(ع) را به این سرزمین بیاورد و در راه او قربانی کند .

ابراهیم(ع) همراه با اسماعیل به این سرزمین آمد ، شیطان سر راه او آمد و او را این گونه وسوسه کرد : «تو چقدر بی رحم هستی ! آیا می خواهی با دست خودت فرزندت را سر ببری ؟» .

جبرئیل به کمک ابراهیم(ع) آمد و به او دستور داد که شیطان را با سنگ بزند .

ابراهیم(ع) سنگی برداشت و به سوی شیطان پرتاب کرد .

او با زبان دل این گونه با شیطان سخن می گفت : «تو می خواهی مرا وسوسه کنی تا دستور خدای خویش را انجام ندهم ! من ، خود ، فرزند و هر چه که دارم را فدای خدا می کنم» .

همسفر خوبم !

از آن روز رسم شده است که حاجی به همان جایی سنگ بزند که ابراهیم(ع) به شیطان سنگ زده است . ۵۷.

حاجی با این کار خود ، به تمام وسوسه هایی که شیطان می کند ، سنگ می زند .

آیا می دانی به عدد هر سنگی که به جَمَره می زنی خداوند گناهی از گناهان کبیره تو را می بخشد ؟ ۵۸.

دوست خوب من

اکنون دیگر موقع قربانی کردن است .

نگاه کن ! پیامبر شترهایی را که از میقات همراه خود آورده است ، قربانی می کند ، علی (ع) هم شترهای خودش را قربانی می کند .

کسانی که همراه خود قربانی نیاورده اند ، اینجا شتر یا گوسفندی را خریداری و قربانی می کنند .

پیامبر رو به مردم می کند و می گوید : «امروز روز قربانی کردن است ، اگر در نیت خود خالص باشید وقتی خون قربانی به زمین می ریزد خدا تمام گناهان شما را می بخشد» . ۵۹.

چه مژده ای از این بالاتر !

اکنون پیامبر موی سر خود را می تراشد و مردم هم مانند او این کار را انجام می دهند ، البته تو خود می دانی که زنان فقط باید مقدار کمی از گیسوی خود را کوتاه کنند .

اکنون همه ، حاجی شده اند ، قلب ها با بخشش گناهان پاک شده است .

همسفرم ! مبارک باشد ، تو دیگر حاجی شده ای !

به مردم خبر می رسد که پیامبر می خواهد برای آنها سخن بگوید ، این لحظه بهترین موقع برای سخنرانی است .

مردم جمع می شوند و منتظرند تا پیامبر سخن خود را شروع کند .

پیامبر نگاهی به جمعیت می کند و چنین می گوید : «به سخنان من گوش دهید و بدانید من به زودی به دیدار خدای خویش خواهم شتافت ، ای مردم ! از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید و مال یکدیگر را به حرام تصرف نکنید ، بدانید که شما خدای خویش را ملاقات خواهید کرد و او از کردار و رفتار شما سؤل خواهد نمود ، من ، همه سنت های روزگار جاهلیت را زیر پای خود می نهم و آنها را باطل اعلام می کنم ، بهترین شما نزد

خدا با تقواترین شماس است ، هر ربا و بهره ای که در روزگار جاهلیت بوده است ، پرداخت آن لازم نیست ، و هر خونی که در آن روزگار ریخته شده است باید فراموش شود و کسی دیگر به فکر انتقام نباشد ...» ۶۰.

همسفر خوبم !

پیامبر می داند که بعضی از سنت های عصر جاهلیت در میان مردم باقی مانده است ، برای همین او با این سخنان خود ، همه آن سنت های غلط را باطل اعلام می کند .

سخنرانی پیامبر تمام شده است و او می خواهد به مکه باز گردد تا طواف حج و بقیه اعمال مکه را انجام دهد .

پیامبر سوار بر شتر خود می شود و به سوی مکه می رود تا خانه خدا را زیارت کند و اعمال خود را انجام دهد .

من و تو هم باید همراه پیامبر برویم و اعمال خود را انجام دهیم .

پیامبر بعد از انجام اعمال خود ، تصمیم می گیرد تا به سرزمین مناباز گردد ، زیرا بر هر حاجی لازم است که شب یازدهم ماه ذی الحجه در سرزمین منا باشد . ۶۱.

می دانم که خیلی خسته هستی ، خیلی راه رفته ای و طواف و سعی انجام داده ای ، اما باید عجله کنیم و قبل از غروب آفتاب ، خود را به سرزمین منا برسانیم .

دیگر راهی نمانده است !

نگاه کن ، ما نزدیک منا هستیم ، همان جایی که باید قربانی کرد !

اکنون دیگر می توانی جایی را برای استراحت پیدا کنی .

**سلام بر یادگار عزیز خورشید**

امروز ، روز یازدهم ماه ذی الحجه است و ما باید به سوی جمره برویم و هر سه شیطان را سنگ بزنیم .

ما با هم این عمل واجب خود را انجام می دهیم

و به درون چادرمان می رویم و به استراحت می پردازیم .

روز دوازدهم فرا می رسد ، امروز هم باید به جَمَره برویم و آخرین سنگ های خود را به شیطان بزنیم ، آیا می دانی این تنها عمل واجبی است که باقی مانده است ؟ بعد از آن ، دیگر حجّ ما تمام می شود .

خبری می شنوم ، امروز جبرئیل نزد پیامبر آمده و سوره نصر را بر آن حضرت نازل کرده است .

نمی دانم چه رمز و رازی در میان است که پیامبر با نزول این سوره می فهمد که مرگ او بسیار نزدیک است . ۶۲.

برای همین او می خواهد سخنان مهمّی را برای مردم بیان کند .

یک نفر در میان مردم اعلام می کند : «ای مردم ! همگی کنار مسجد خیف جمع شوید پیامبر می خواهد برای ما سخن بگوید»

حتما سؤل می کنی مسجد خیف کجاست .

در سرزمین منا ، مسجد مقدّسی وجود دارد که در آن مکان ، هزار پیامبر نماز خوانده اند . ۶۳.

مسجد پر از جمعیت شده است ، دیگر جایی نیست ، اما من هر طور شده خود را به داخل مسجد می رسانم .

پیامبر نگاهی به جمعیت می کند و می گوید : «ای مردم ! من به زودی به دیدار خدای خود خواهم رفت ، بدانید که من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم ، آن دو چیز گرانبها ، قرآن و عترت من می باشند ، خداوند به من خبر داده است که قرآن و عترت من ، هرگز از هم جدا نمی شوند تا در روز قیامت کنار حوض کوثر به من ملحق شوند .» ۶۴.

همسفر خوبم!

این پیام مهمّی بود که پیامبر در این مکان مقدّس به گوش همه

مردم رساند ، امروز دیگر همه می دانند که عترت و خاندان پیامبر ، خیلی عزیز و محترم هستند ، قرآن و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع)، یادگارهای پیامبر هستند .

صدای اذان ظهر به گوش می رسد ، بیا سریع وضو بگیریم و در نماز شرکت کنیم .

بعد از نماز ، پیامبر به سوی جَمْرَه می رود و سنگ های خود را به سه شیطان می زند و سپس به مکه باز می گردد .

## در این شهر گمشده ای دارم

ما به مکه باز می گردیم و در منطقه اَبطَح چادرهای خود را بر پا می کنیم .

من به چادر خود می روم تا خاطرات این سفر حج را بنویسم و برای آیندگان به یادگار بگذارم .

نمی دانم چه می شود که یکباره هوای دیدن پیامبر به دلم می افتد ، برمی خیزم و به سوی خیمه پیامبر می روم .

آیا تو هم همراه من می آیی ؟

اینجا خیمه پیامبر است ، جمعی از یاران ، پروانه وجود او شده اند .

من سلام می کنم و داخل خیمه می شوم .

یاران پیامبر از آن حضرت سؤل های مختلفی می پرسند و جواب می شنوند .

ناگهان ، پیامبر سکوت می کند و به نقطه ای خیره می شود ، همه به چهره پیامبر نگاه می کنند ، هیچ کس سخن نمی گوید .

لحظه ای می گذرد ، صدای «الله اکبر» پیامبر سکوت خیمه را می شکند .

همه می خواهیم بدانیم چه شده است .

پیامبر رو به ما می کند و می گوید : «همین الآن ، جبرئیل بر من نازل شد و این آیه را بر من وحی کرد : (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ؛ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ) ، بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می دهند



، بر شما ولایت دارند. ۶۵.

همه به فکر فرو می روند ، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می دهد کیست ؟ او کیست که همچون خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد ؟

من هیچ کس را نمی شناسم که در رکوع ، صدقه داده باشد .

پیامبر رو به یارانش می کند و می گوید : «برخیزید ! برخیزید ! ما باید به مسجد الحرام برویم و آن کسی را که این آیه در مورد او نازل شده است ، پیدا کنیم» .

همه به سوی مسجد الحرام می رویم .

مسجد پر از جمعیت است ، عده ای مشغول نماز و گروهی دیگر مشغول طواف هستند .

خدایا ! ما چگونه گمشده خود را پیدا کنیم ؟

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیت ، صدقه داده است ؟

خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سؤل کنیم ، این طوری بهتر می توانیم گمشده خود را پیدا کنیم .

آنجا را نگاه کن !

یک مرد عرب می خواهد از در مسجد بیرون برود ، نگاه کن ، چهره او زرد است ، حتما خیلی گرسنگی است ، لباس های او را نگاه کن که چقدر ژولیده است !

آیا موافقی از او سراغ گمشده خود را بگیریم ؟

همه ما نزد آن فقیر می رویم ، نگاه کن ، این فقیر چقدر خوشحال است ! مثل اینکه تمام دنیا را به او داده اند .

پیامبر به او نگاهی می کند و می پرسد : «ای مرد عرب ! از کجا می آیی ؟ چرا این قدر خوشحالی ؟» .

مرد عرب با دست ، گوشه مسجد را نشان می دهد و می گوید : «من از پیش آن جوان

می آیم ، او به من این انگشتر قیمتی را داد» .

صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین می اندازد .

همه از این فقیر می خواهند تا بیشتر توضیح دهد .

مرد عرب می گوید : «ساعتی قبل ، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم ، اما هیچ کس به من کمک نکرد ، من در مسجد دور می زدم و طلب کمک می کردم ، در این میان ، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود ، او با دست اشاره کرد تا من به سوی او بروم ، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد» .

همه مردم ، الله اکبر می گویند ، و ما به سوی آن جوان می رویم .

آن جوان ، هنوز دارد نماز می خواند .

پیامبر تا او را می بیند اشک در چشمانش حلقه می زند !

به راستی این کیست که دیدنش این گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است ؟

او را شناختی یا نه ؟

چطور می شود آقای خودت را شناسی ؟

او مولای تو ، علی (ع) است که به حکم قرآن ، از امروز بر همه مسلمانان ، ولایت دارد . ۶۶

## بازار داغ انگشترها !

این خبر در شهر مکه می پیچد که خداوند آیه ای را در مورد علی (ع) نازل کرده است ، آنهایی که مانند تو عشق علی (ع) در سینه دارند خوشحال می شوند ، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی (ع) !

اما در میان مردم گروهی هستند که کینه علی (ع) را به سینه دارند ، این خبر آنها را بسیار ناراحت می کند .

برای همین آنها جلسه ای تشکیل می دهند و با یکدیگر در مورد این موضوع گفتگو می کنند .

آیا می خواهی سخن آنها

را بشنوی؟

گوش کن: «ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم، آخر چگونه می شود یک جوان بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند؟ علی خیلی جوان است، او برای رهبری شایسته نیست».

همسفر خوبم!

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنت های جاهلیت ایمان دارند.

عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبری یک جوان را قبول کنند.

امروز علی (ع) فقط سی و دو سال دارد، درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد، اما برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشت ریش سفید نمی شود، برای آنها ارزش ریش سفید از همه فضایل برتر است!!!

البته بعضی از این مردم، فکر می کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه قیافه اخمو داشته باشد تا همه از او بترسند، اما علی (ع) همیشه لبخند به لب دارد و اهل شوخی است و برای همین به درد خلافت نمی خورد. ۶۷.

سرانجام آنها تصمیم می گیرند تا نزد پیامبر بروند.

نگاه کن! آنها به سوی خیمه پیامبر می روند، خوب است ما هم همراه آنها برویم.

آنها وارد خیمه می شوند و سلام می کنند و به پیامبر می گویند: «ما هرگز نمی توانیم رهبری و ولایت علی را قبول کنیم، ما نمی توانیم از علی پیروی کنیم، از تو می خواهیم تا شخص دیگری را به جای او معرفی کنی».

پیامبر نگاهی به آنها می کند و به آنان می گوید که من نمی توانم از جانب خودم، دستور خدا را تغییر دهم.

آنها وقتی این سخن را می شنوند، با ناامیدی از

آنها به فکر نقشه ای دیگر می افتند ، آیا می خواهی تو را از آن باخبر کنم ؟

آنها می خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقیرها صدقه بدهند تا خداوند آیه ای را هم در مورد آنها نازل کند !!

آنها با خود فکر می کنند که اگر آیه ای در مورد آنها نازل بشود چقدر خوب می شود ، آن وقت ، آنها هم بر مردم ولایت خواهند داشت .

همسفرم !

آنها پول های خود را روی هم می ریزند ، این یک سرمایه گذاری مشترک است ، هرکس باید سهم خودش را بدهد .

با این پول می توان بیست و چهار انگشتر قیمتی خرید .

خبر می رسد که در مسجد الحرام بازار صدقه دادن ، خیلی داغ شده است !

چند نفر کنار درهای مسجد ایستاده اند ، یکی از آنها هم در داخل مسجد مشغول نماز است ، وقتی یک فقیر وارد مسجد می شود ، دور او حلقه می زنند و از او می خواهند تا نزد آن شخصی برود که نماز می خواند و یک انگشتر قیمتی بگیرد .

فقیر هم که از اصل ماجرا، بی خبر است خوشحال می شود و به آن طرف می رود .

با نزدیک شدن فقیر ، یکی به آن نمازگزار علامت می دهد و او به رکوع می رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می شود !

درد سرت ندهم ! ۲۴ فقیر ، صاحب انگشتر شدند ، اما آیه ای نازل نشد که نشد ! ۶۹

انگشترهایی که این گروه به هدر دادند ، شاید از انگشتر علی (ع) قیمتی تر باشد ، اما انگشتر علی (ع) چیزی داشت که همه این ۲۴ انگشتر نداشت و آن ، اخلاص صاحب انگشتر بود .

**پیمانی سیاه در خانه دوست**

آنجا را نگاه کن

آن چهار مرد را ببین ، آنها آهسته با یکدیگر چه می گویند ؟

دیدید که حدس من درست بود ! محمد می خواهد علی را به عنوان جانشین خود معرفی کند .

آری ، به زودی همه مردم با علی بیعت خواهند کرد .

باید کاری بکنیم ، ما هرگز اجازه نمی دهیم که علی بر ما حکومت کند !

ما باید با هم ، پیمانی مهم ببندیم .

همه با این نظر موافقت می کنند ، آنها با سرعت به سوی کعبه حرکت می کنند .

آیا می دانی آنها می خواهند چه کنند ؟

خوب است که ما هم همراه آنها برویم .

نگاه کن ! در کعبه باز می شود و آنها وارد خانه خدا می شوند .

حدس من این است که اینها از بزرگان قریش هستند که به این راحتی وارد کعبه شدند .

راستی یادم رفت بگویم ، عرب ها رسمی دارند که پیمان نامه های مهم خود را در داخل کعبه قرار می دهند .

اما این چهار نفر می خواهند در داخل کعبه ، پیمان نامه ای را بنویسند .

به راستی این چه پیمانی است که باید در کعبه نوشته شود ؟!

من باید هر طوری هست وارد کعبه بشوم ، آخر من برای بیان حقیقت ، مسئولیت دارم .

یکی از آنها قلم و کاغذی را برمی دارد و شروع به نوشتن می کند .

خدای من ! او چه می نویسد ؟ آنها می خواهند چه پیمان نامه ای را امضا کنند ؟

«ما چهار نفر با یکدیگر پیمان می بندیم که وقتی محمد از دنیا برود نگذاریم حکومت به خاندان او برسد» . ۷۰

من باور نمی کنم ، عده ای در میان یاران پیامبر باشند و میان خود پیمانی این گونه ببندند !

آخر مگر خاندان پیامبر چه کرده اند که اینان این گونه با

آنها دشمنی می ورزند؟

اما یادم می آید که از قدیم گفته اند ریاست و سیاست پدر و مادر نمی شناسد!

اینها برای رسیدن به حکومت و ریاست چند روزه دنیا حاضر هستند هر کاری بکنند.

اکنون می فهمم که چرا پیامبر در عرفات، از خداوند خواست تا او را در مقابل فتنه های دشمنان حفظ کند.

اکنون می فهمم که چرا پیامبر تا به حال، مراسم بیعت با علی(ع) را برگزار نکرده است.

### در انتظار پیام آسمانی مانده ام

پیامبر را می بینم که در خیمه خود نشسته است و با خود فکر می کند، خدا او را از پیمان نامه ای که در کعبه نوشته شده باخبر کرده است. ۷۱.

به راستی پیامبر با این افرادی که دور او جمع شده اند و خود را مسلمان نشان می دهند چه کند؟

اینها به ظاهر مسلمان شده اند و نماز می خوانند، اما با یکدیگر پیمان می بندند که بر خلاف دستور پیامبر عمل کنند.

آخر اینها چه مسلمانانی هستند؟!

امان از دورویی !!

درست است که ماجرای انگشتر دادن علی(ع) در رکوع به گوش همه رسیده است، اما پیامبر می خواهد مراسمی رسمی برگزار کند و از همه مردم بخواهد با علی(ع) بیعت کنند و به این وسیله دین اسلام را کامل کند.

اما عده ای از اطرافیان او، دشمنی علی(ع) را در سینه دارند و به دنبال این هستند تا در اولین فرصت ممکن فتنه و آشوب بر پا کنند.

آنها منتظر هستند تا پیامبر ولایت علی(ع) را اعلام کند تا در میان مسلمانان فتنه کنند و همه زحمات پیامبر را از بین ببرند.

خداوند می داند که چه موقع، این گروه نخواهند توانست فتنه بر پا کنند، آن

وقت به پیامبر خود خبر خواهد داد .

غروب روز سیزدهم ذی الحجّه فرا می رسد و هنوز پیامبر منتظر پیام آسمانی است .

مردم که مدّت ها از خانه و کاشانه خود دور بوده اند ، آماده رفتن شده اند ، آنها دیگر می خواهند نزد خانواده های خود باز گردند .

اما پیامبر نمی خواهد این فرصت با شکوه را از دست بدهد ، او در کجا می تواند اجتماعی به این بزرگی پیدا کند ؟ باید در میان این جمعیت صد و بیست هزار نفری ، ولایت علی (ع) اعلام شود .

نمی دانم چه می شود که پیامبر تصمیم می گیرد که فردا همراه مردم به سوی مدینه حرکت کند .

این خبر در همه جا می پیچد که پیامبر فردا به سوی مدینه حرکت خواهد کرد .

### ما برای بدرقه خورشید آمده ایم

امروز چهاردهم ماه ذی الحجّه است ، کاروان آماده حرکت است ، هزاران حاجی می خواهند به خانه های خود باز گردند .

یک انتظار بزرگ در چهره پیامبر به چشم می خورد .

به راستی ، چه موقع وعده خدا فرا می رسد ؟

کاروان حرکت می کند ، لحظه خداحافظی با خانه دوست است . ۷۲

آنجا را نگاه کن !

مردم مکه هم آماده سفر شده اند ، اما آنها کجا می خواهند بروند ؟

مگر خانه و کاشانه آنها در این شهر نیست ؟ پس چرا بار سفر بسته اند ؟

مردم مکه می خواهند پیامبر را تا بیرون شهر بدرقه کنند ، آنها شنیده اند که این آخرین سفر پیامبر به مکه است ، می خواهند از پیامبر بهره بیشتری ببرند .

آنها می خواهند مهمان نوازی خود را کامل کنند .

آن طرف را نگاه کن ! مردم یمن ، سوار بر شترهای خود شده اند ، آیا آنها می خواهند به یمن بروند ؟

راه یمن از راه مدینه جدا

می باشد ، آنها باید در همین مکه با پیامبر خداحافظی کنند و به سوی جنوب بروند ، در حالی که مدینه در طرف شمال است

هر چه صبر می کنم ، می بینم که آنها برای خداحافظی نمی آیند . آیا آنها می خواهند بدون خداحافظی با پیامبر به یمن بروند ؟

فهمیدم ، آنها هم می خواهند پیامبر را بدرقه کنند .

کاروان از شهر مکه جدا می شود و راه مدینه را در پیش می گیرد .

آفرین بر اهل مکه و یمن!

این مردم همچنان همراه پیامبر می آیند .

اول قرار بود آنها فقط تا بیرون شهر مکه بیایند ، اما اکنون تصمیم می گیرند کیلومترها راه را در دل این بیابان به احترام پیامبر بیایند! ۷۳

آفتاب به وسط آسمان می رسد ، موقع اذان ظهر است ، کاروان برای خواندن نماز متوقف می شود ، بعد از نماز و استراحت ، کاروان حرکت می کند .

دل پیامبر همراه این مردم است ، او آرزو می کند که این مردم همراه او باشند و متفرق نشوند تا او بتواند پیام مهم خود را به گوش همه آنها برساند .

هوا دارد تاریک می شود ، باید در جایی منزل کرد ، خوب است امشب در اینجا منزل کنیم .

فردا به حرکت خود ادامه می دهیم ، مردم مکه و یمن هم در دل این بیابان ها همراه ما هستند .

نمی دانم چه شده است که این مردم ، سه روز تمام در دل این بیابان ها به همراه پیامبر می آیند؟ ۷۴

غروب روز هفدهم ماه ذی الحجه فرا می رسد ، دیگر همه ما خسته شده ایم ، باید جایی را برای استراحت انتخاب کنیم .

آنجا را نگاه کن ، میقات جحفه را ببین! ۷۵

حتما می پرسی جحفه دیگر



کجاست؟

جُحفه یکی از میقات های حج است ، مردمی که از مصر برای حج خانه خدا می آیند در اینجا لباس احرام بر تن می کنند .  
البته حج امسال که تمام شد ، سال آینده اگر از راه کشور مصر به مکه بیایی باید در اینجا لباس احرام بیوشی و لئیک بگویی .  
همسفر خوبم !

اینجا منزلگاه خوبی است و معمولاً کاروان ها در اینجا منزل می کنند ، ما هم شب را در اینجا می مانیم .

سفر در این بیابان های خشک ، تو را حسابی خسته کرده است ، ما نزدیک دویست کیلومتر راه آمده ایم . ۷۶

اکنون خیمه ای برای خودت بر پا کن و تا صبح ، خوب استراحت کن !

ما تا مدینه راه زیادی در پیش داریم ، تازه بعد از آن هم باید سریع به شهر خود باز گردی ، همه ، چشم انتظار تو هستند .

### زالال برکه در دل کویر

امروز یکشنبه ، هجدهم ماه ذی الحجّه است و صدای الله اکبر به گوش می رسد . ۷۷

همسفر ، برخیز ! وقت نماز است .

مردم همه در صف های منظم پشت سر پیامبر به نماز می ایستند .

بعد از نماز ، این کاروان بزرگ ، آماده حرکت می شود تا به راه خود در این بیابان ادامه دهد .

آفتاب بالا می آید و صدای زنگ شترها سکوت صحرا را می شکند ، کاروان ۱۲۰ هزار نفری در دل بیابان پیش می رود . ۷۸

انتظار در چهره پیامبر موج می زند ، به راستی کی وعده خدا فرا خواهد رسید ؟

وقتی ما مقداری راه برویم به یک سه راهی می رسیم ، یک راه به سوی مدینه می رود ، یک راه به سوی عراق و راه دیگر به سوی مصر .

من فکر می کنم در آنجا

دیگر این کاروان ۱۲۰ هزار نفری تقسیم خواهد شد و هر کس به راه خود خواهد رفت .

این اجتماع بزرگ به زودی ، متفرق خواهد شد .

ساعتی می گذرد ، ما حدود شش کیلومتر از جُحفه دور شده ایم ، آفتاب بر ما می تابد و تشنگی بر من غلبه می کند . ۷۹

به یکی از همراهان خود رو می کنم و می گویم :

حاجی ! آیا آبی داری به من بدهی ؟ من خیلی تشنه شده ام !

قدری صبر کن ، در همین نزدیکی ها ، یک غدیر هست که می توانی از آب آن بنوشی .

حاجی ! حواست کجاست ؟ من آب می خواهم ، آن وقت تو به من آدرس غدیر می دهی ؟ !

آقای نویسنده ، منظور من از غدیر ، همان برکه است ، در همین نزدیکی ها برکه و آبگیری هست که تو می توانی از آب زلال آن بنوشی .

چه حرف ها می زنی ! در این بیابان خشک ، برکه آب ، کجا پیدا می شود ؟

نگاه کن ، آنجا را ببین ! سیاهی درختان را می گویم ، اگر باور نمی کنی پس این درختان بزرگ ، برای چه در آنجا روییده اند ؟ باید در آنجا آب باشد .

راست می گویی ، سیاهی درختان را می بینم ، خدای من ! آنجا چقدر درخت هست ، امّا چگونه در این بیابان ، این برکه درست شده است ؟

کنار آن برکه ، چشمه ای هست که آب از آن می جوشد و به این برکه می ریزد .

بیابان و چشمه آب ؟

ما تا دریای سرخ فقط دوازده کیلومتر فاصله داریم ، در فصل زمستان باران های سیل آسا می بارد و در دل زمین فرو

می رود و در اینجا به صورت چشمه از دل زمین می جوشد . ۸۰

آیا این برکه همیشه در اینجا هست ؟

نه ، وقتی که تابستان فرا می رسد و هوا گرم می شود آبِ چشمه خشک می شود و با خشک شدن چشمه ، برکه هم خشک می شود .

خدا را شکر که الآن ، روزهای پایانی زمستان است و من می توانم آب زلال برکه را بنوشم . ۸۱

### مدال افتخار بر سینه غدیر

خدای من !

چه برکه زیبایی ! چه آب باصفایی !

قربان بزرگی خدا بشوم که در دل کویر ، برکه ای به این زیبایی درست کرده است !

من کنار برکه می روم و از آب زلال آن سیراب می شوم و شکر خدا را به جا می آورم .

به راستی که این عرب ها چه زبان شیوایی دارند !

حتما می گویی چرا !

آنها چه اسم خوبی برای این برکه انتخاب کرده اند: غدیر خُم !

حق داری از من سؤل کنی که معنای کلمه خُم چیست !

خوب حالا که سؤل کردی باید کمی حوصله کنی تا برایت توضیح دهم .

وقتی تو جارو به دست بگیری و خانه خودت را حسابی تمیز کنی آن وقت هر کس به خانه تو نگاه کند می گوید : این خانه ، تمیز شده است .

اما اگر یک دوست عرب زبان داشته باشی، وقتی خانه تمیز تو را ببیند می گوید : خُم .

منظور او این است که این خانه بسیار تمیز شده است .

خوب ، اکنون به این برکه زیبا نگاه کن ! آب این برکه چقدر زلال و صاف است !

اگر بخواهی اسمی برای اینجا بگذاری چه می گویی ؟

درست حدس زدم؟ اسم پیشنهادی شما این است: پرکه زلال.

اما اینجا سرزمین

حجاز است و همه به عربی سخن می گویند ، پس ما باید این اسم شما را به عربی ترجمه کنیم . ۸۲.

به نظر شما ترجمه عربی برکه زلال چه می شود ؟

درست ترجمه کردی : غدیر خم !

دوست خوبم ! دیگر وقت نیست ، کاروان باید به حرکت خود ادامه دهد .

کاش فرصتی بود تا کمی اینجا می ماندیم و صفا می کردیم !

من نمی توانم از آبی این آب ، چشم بگیرم !

ساعت حدود نه صبح است ، ولی ما نمی توانیم اینجا بمانیم ، ان شاءالله برای نماز ظهر در منزلگاه بعدی توقف خواهیم کرد

۸۳!

عده ای مشک ها را پر از آب می کنند و به کاروان ملحق می شوند .

پیامبر در حالی که بر شتر خود سوار است به برکه می رسد .

صدایی به گوش پیامبر می رسد : «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...: ای پیامبر ! آنچه بر تو نازل کرده ایم برای مردم بگو که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند.» ۸۴.

وعده خدا فرا می رسد ، خدا می خواهد کنار این آب ، مردم را با ولایت آشنا سازد . ۸۵.

همان گونه که آب این برکه ، تشنگان کویر را جانی تازه می بخشد ، ولایت علی (ع) هم تشنگان مسیر کمال را جانی دیگر خواهد بخشید .

مردم از آیه مهمی که بر پیامبر نازل شده است خیر ندارند .

صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند : «شتر مرا بخوابانید ! به خدا قسم ، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این

سرزمین نمی روم.» ۸۶.

همسفرم ! اینجا سرزمین مقدسی است ، خدا اینجا را برای بیعت مردم با علی (ع) انتخاب کرده است

سرزمین عرفات، شایسته این نبود تا جشنِ ولایت علی(ع) در آنجا برگزار شود، اما این سرزمین شایستگی دارد تا آیینه تمام نمای ولایت شود.

شتر پیامبر را به زمین می خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می شود.

چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است.

به خدا قسم، هیچ قلمی نمی تواند این شادی پیامبر را به تصویر بکشد!

مردم، همه در تعجب هستند، آنها نمی دانند چرا پیامبر دستور توقف داده است.

همسفرم! یادت نرفته که جمعیت این کاروان، ۱۲۰ هزار نفر است!

نگاه کن! اول کاروان چند کیلومتر جلوتر از ما هستند، خیلی ها هم هنوز از ما عقب ترند، من فکر می کنم که طول این

کاروان چندین کیلومتر بشود. ۸۷.

باید صبر کنیم تا همه به اینجا برسند.

پیامبر دستور می دهد تا چند سوار نزد او بروند، پیامبر به آنها دستور می دهد تا به همه کسانی که جلوتر رفته اند خبر بدهند

که برگردند.

همچنین پیامبر عده ای را می فرستد تا به آنهایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند، همه باید

کنار این غدیر جمع بشوند.

### زیر درختان سرسبز و بلند

آفتاب بر سر و صورت من می تابد، خوب است زیر درختان کنار برکه بروم.

چه درختان سرسبز و بلندی!

اینها درخت مُغیلان است، درختی بسیار بلند و خار دار که کنار برکه های این صحرا رویده است. ۸۸.

این درختان با شاخه ها و برگ های انبوه خود، سایبان خوبی برای مسافران هستند. ۸۹.

فضای سایه این درختان پر از بوته های خار شده است و ما نمی توانیم زیر

سایه آن استراحت کنیم .

شاخه های این درختان هم بلند شده و بعضی از آنها به روی زمین رسیده است .

نگاه کن ! پیامبر هم به سوی این درختان می آید ، او نگاهی به این درختان می کند و به فکر فرو می رود .

آنگاه چهار نفر از یاران خود را صدا می زند ، آیا آنها را می شناسی ؟

سلمان ، مقداد ، ابوذر ، عمار .

پیامبر از آنها می خواهد تا بوته های خار زیر این درختان را از زمین در آورند و شاخه های اضافی را قطع کنند . ۹۰

آنها فوراً مشغول می شوند ، ابتدا بوته های خار را از ریشه در می آورند خارها به دست آنها فرو می رود ، اما دردی احساس نمی کنند ، زیرا با عشقی مقدس کار می کنند .

به راستی در اینجا چه خبر است ؟

همسفرم !

بیا من و تو هم به کمک آنها برویم تا هر چه سریع تر ، سایبان این درختان آماده شود و زمین از خارها پاک شود .

بعد از لحظاتی ، زیر درختان از بوته های خار خالی می شود ، اما اگر خوب نگاه کنی خارهای زیادی، روی زمین ریخته است و ممکن است به پای کسی برود .

پیامبر دستور می دهد تا زیر این درختان جارو شود ، و مقداری آب در آنجا پاشیده شود . ۹۱

بیا سریع از گیاهان بیابان جارویی بسازیم و اینجا را جارو کنیم .

عزیزم ! می دانم خسته شده ای ، اما تو به سفر عشق آمده ای ، باید تحمل کنی ، تو داری به میعادگاه غدیر خدمت می کنی !

به به ! حالا ، اینجا خیلی باصفا شد !

وقتی پیامبر زیر درختان غدیر را نگاه می کند ، لبخند زیبایی می زند .

گوش کن ، این

سخن پیامبر است : «اکنون بروید و سنگ های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا منبری آماده کنید». ۹۲.

بلند شو ، رفیق ! پیامبر می خواهد مهم ترین سخنرانی خود را کنار غدیر ایراد کند .

معلوم می شود که این سخنرانی بسیار مهم است که پیامبر دستور داده اینجا این قدر تمیز و مرتب شود .

سنگ ها از بیابان جمع می شود و در زیر یکی از درختان ، روی هم قرار می گیرد .

هنوز ارتفاع منبر آن طور که باید و شاید بلند نشده است ، به نظر شما چه کنیم ؟

دیگر در این اطراف که سنگی نیست !

اکنون، پیامبر دستور می دهد تا جهاز و رواندازهای شترها را جمع کنیم و بر روی سنگ ها قرار دهیم. ۹۳.

... سرانجام منبری به ارتفاع یک انسان درست می کنیم ، یک پارچه زیبا بر روی آن می کشیم تا این منبر زیبا و دلنشین

باشد ، خوب است پارچه ای هم پشت منبر نصب کنیم تا مانع تابیدن آفتاب باشد. ۹۴.

دیگر اذان ظهر نزدیک است ، پیامبر دستور می دهد همه مردم در نماز شرکت کنند. ۹۵.

مردم از آب زلال برکه ، وضو می گیرند و صف های نماز را تشکیل می دهند ، آنهایی که زودتر آمده اند در سایه درختان

قرار می گیرند ، معلوم است که این جمعیت ۱۲۰ هزار نفری در زیر سایه این درختان جای نمی گیرند .

کسانی که دیرتر آمده اند در زیر آفتاب قرار می گیرند ، زمین خیلی داغ است ، آنها مجبور می شوند تا عبای خود را زیر پای

خویش پهن کنند. ۹۶.

### شکوه یک نماز در تاریخ

همه مسلمانان در صف های منظم ایستاده اند و منتظرند ظهر بشود تا با پیامبر نماز بخوانند .

آنها می دانند که پیامبر می خواهد برایشان



سخنرانی مهمی بکند.

در این میان به پیامبر خبر می رسد که عده ای از مردم از جمعیت فاصله گرفته اند و در این اجتماع بزرگ شرکت نکرده اند .

خدایا ! مگر آنها سخن پیامبر را نشنیده اند که همه باید برای نماز جمع شوند ؟!

آری ، فرستادگان پیامبر بارها و بارها در میان جمعیت اعلام کرده اند که همه باید در نماز شرکت کنند .

آنها از بزرگان قریش هستند ، پس چرا آنها از مسلمانان جدا شده اند ؟

من فکر می کنم که آنها فهمیده اند پیامبر امروز چه هدفی دارد ، برای همین می خواهند بهانه ای برای فردای خود داشته باشند .

چه بهانه ای بهتر از اینکه بگویند ما سخنان پیامبر را در روز غدیر نشنیدیم ؟!

همسفرم ! به نظر شما باید چه کرد ؟

من به سمت آنها می روم تا با آنها سخن بگویم ، اما وقتی به آنها می رسم ، می بینم آدم های معمولی نیستند ، اینها بزرگان قریش هستند .

در این میان ، پیامبر علی(ع) را به حضور می طلبد و به او می گوید : «علی جان ! به سوی آن گروه برو و آنها را به سوی ما بیاور» .

علی(ع) حرکت می کند و به سمت آنها می رود .

بعد از لحظاتی . . . همه آنها نزد پیامبر هستند .

نمی دانم چه می شود که آنها به این زودی از تصمیم خود منصرف می شوند !

آنها از هیبت و شجاعت علی(ع) می ترسند ، می دانند که علی(ع) در اجرای دستور پیامبر کوتاهی نمی کند . ۹۷

اکنون دیگر همه مسلمانان جمع شده اند و آماده خواندن نماز هستند .

پیامبر سجاده خویش را کنار منبر می گستراند و آماده نماز می شود .

الله اکبر !

این صدای اذان است که به گوش می رسد . ۹۸



یک برکه آب ، درختان با شکوه و شکوه نماز جماعت!

اینجا غدیر خم است ، ظهر روز هجدهم ماه ذی الحِجَّه ، سال دهم هجری .

## عترت پاک مرا بشناسید!

نماز ظهر غدیر به پایان می رسد !

و پیامبر از جای خود برمی خیزد ، از چند نفر می خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه ، سخنان او را بشنوند .

پیامبر بالای منبر می رود و رو به مردم می ایستد ، همه ، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند . ۹۹

او ابتدا از مردم سؤل می کند : «ای مردم ! آیا صدای مرا می شنوید ؟ من پیامبر شما هستم» . ۱۰۰

وقتی او مطمئن می شود که همه مردم به سخنان او گوش می کنند ، سخنان خود را آغاز می کند .

او ابتدا خدا را به یگانگی یاد می کند : «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد ، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد ، آفریننده آسمان ها و زمین است . من به یگانگی او شهادت می دهم و به بندگی او اعتراف می کنم . ای مردم ! خدا آیه ای را به من نازل کرده است ، گوش کنید ، این سخن خدا می باشد : يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ ... ای پیامبر ! آنچه را که به تو نازل کرده ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده ای و خداوند تو را از فتنه ها حفظ می کند . مردم ! من می خواهم عِلَّتِ نازل شدن این آیه را برای شما بگویم : جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمتی را به من داده است . ای مردم ! من به

زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت ، اکنون از شما می پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم ؟» ۱۰۱.

اشک از چشمان ما جاری می شود ، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت ؟

پیامبر سکوت کرده است و منتظر جواب است ، مردم ، همه با صدای بلند جواب می دهند : «ما شهادت می دهیم که در حق ما دلسوزی زیادی نمودی و پیامبر خوبی برای ما بودی ، خداوند به تو بهترین پاداش ها را بدهد!» ۱۰۲.

اکنون پیامبر علی(ع) را صدا می زند ، و از او می خواهد به بالای منبر بیاید ، علی(ع) از منبر بالا می رود و طرف راست پیامبر می ایستد . ۱۰۳.

پیامبر رو به جمعیت می کند و می گوید : «ای مردم ! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می گذارم .

می خواهم بدانم شما بعد از من با این دو یادگار ، چگونه رفتار خواهید کرد.» ۱۰۴.

همسفر خوبم !

من يك سؤل به ذهنم می رسد : چرا قبل از این سخن ، پیامبر علی(ع) را کنار خود فرا خواند ؟

شاید پیامبر می خواست که عترت خود را به مردم نشان دهد ، او می خواست به مردم بگوید که علی(ع) ، محور عترت اوست ! عترت پیامبر کسانی هستند که در خانه علی(ع) هستند ، علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) عزیزان پیامبر می باشند.

حتما یادت هست که پیامبر در سرزمین منا ، همین سخن را برای مردم بیان کردند .

برای همین عدّه ای در فکر هستند تا عایشه ، دختر ابوبکر را که همسر پیامبر است به عنوان عترت

پیامبر معرفی کنند!!

آنها قصد دارند تا با تبلیغات وسیع خود ، عایشه را کنار قرآن قرار دهند !

امّا امروز پیامبر ، علی(ع) را کنار خود آورد تا عترت خود را به همه نشان بدهد ، اگر دیروز مردم در تشخیص عترت پیامبر دچار شک بودند ، امروز دیگر برای همه روشن شد که منظور پیامبر از عترت خود (که مقامی همچون قرآن دارند) چه کسانی است .

سخن پیامبر ادامه می یابد : «ای مردم ! در رفتار خود با عترت من ، خدا را فراموش نکنید ، مبادا حق آنها را از بین ببرید!»  
۱۰۵.

خوب گوش کن ! پیامبر این جمله را سه بار تکرار می کند .

### چه کسی روی دست آسمان است؟

محمد و علی(ع) بر بالای منبر ایستاده اند و همه چشم ها به آنها خیره شده است .

صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می شکند : «ای مردم ! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

پیامبر ، منتظر جواب مردم است ، همه فریاد می زنند : «خدا و پیامبر او» .

برای بار دوم پیامبر سؤل می کند : «چه کسی بر شما ولایت دارد؟» .

مردم در جواب می گویند : «خدا و پیامبر او» .

و بار سوم هم پیامبر همان سؤل را می کند و مردم همین جواب را می دهند . ۱۰۶

همه مسلمانان ، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می دانند ، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد .

همسفرم ! نگاه کن !

پیامبر دست علی(ع) را در دست می گیرد ، و تا آنجا که می تواند دست او را بالا می آورد و با صدای بلند می گوید : «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او

هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا می کند: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن.» ۱۰۷.

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می کند. ۱۰۸.

پیامبر می خواهد همه مردم، علی(ع) را ببینند، برای همین، بازوی علی(ع) را با مهربانی می گیرد و او را بلند می کند.

اکنون علی(ع) یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است. ۱۰۹.

بین چگونه علی(ع)، روی دست آسمان است!!

به راستی چرا پیامبر علی(ع) را این گونه بلند کرده است؟

او می خواهد همه مردم، امام خود را به خوبی ببینند.

صدای پیامبر به گوش می رسد: «ای مردم! این علی است که برادر و جانشین من است، او امیر مومنان است و به همه دانش های من آگاه است.» ۱۱۰.

و بعد از آن پیامبر می گوید: «ای مردم آیا شنیدید؟».

همه صدا می زنند: «آری، ای رسول خدا!».

پیامبر بار دیگر می گوید: «آیا شنیدید؟».

بار دیگر مردم جواب می دهند: «آری، ای رسول خدا!».

اکنون پیامبر رو به آسمان می کند و می گوید: «خدایا! تو شاهد باش که من وظیفه خود را انجام دادم، من سخن تو را برای همه این مردم گفتم».

و بعد از آن می گوید: «ای جبرئیل! تو هم شاهد باش.» ۱۱۱.

در این میان، مردی از میان جمعیت برمی خیزد و می گوید: «ای رسول خدا! منظور شما از این که علی، مولای ماست،

چیست؟» .

من با تعجب به او نگاه می‌کنم ، سخن پیامبر خیلی واضح و روشن بود ، به نظر شما آیا جمله «هر کس من مولای او هستم ، علی مولای اوست» توضیح بیشتری می‌خواهد ؟

اما پیامبر با روی باز جواب او را می‌دهد و می‌گوید : «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست» . ۱۱۲

علی (ع) امیر و آقای همه مسلمانان است .

با این سخن پیامبر ، دیگر برای هیچ کس شکی نمانده است .

پیامبر بار دیگر مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد .

این سخنان پیامبر است:

ای مردم ! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم ، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند ، از شما می‌خواهم هرگز با او مخالفت نکرده و از قبول ولایت او ، سرپیچی نکنید .

ای مردم ! آیا می‌دانید علی ، اولین کسی بود که به من ایمان آورد ؟ آیا آن روز را به یاد می‌آورید که فقط من و علی ، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود ؟ علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان من ، جان خویش را به خطر انداخته است ، علی ، پیش من از همه ، عزیزتر است ، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست . ۱۱۳

ای مردم ! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسل خود او بوده است ، امّا عترت و خاندان من از نسل علی می‌باشد . ۱۱۴

من راه مستقیم را به شما نشان می‌دهم ، بدانید که علی و فرزندان او ، راه مستقیم هستند . ۱۱۵

مردم

! خداوند می فرماید: (فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا) «به خدا و پیامبر و نوری که نازل شده است، ایمان بیاورید» ۱۱۶.

ای مردم! بدانید آن نوری که شما باید به آن ایمان بیاورید، علی و فرزندان او می باشد.

ای مردم! خوبی های علی بیش از آن است که بتوانم آن را برای شما بگویم، آن قدر بگویم که هر کس از او اطاعت کند به رستگاری بزرگی رسیده است. ۱۱۷.

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آنها، مهدی است.

مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم ها و دانش ها می باشد، او ولی خدا در روی زمین می باشد. ۱۱۸.

ای مردم، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند، برسانید. ۱۱۹.

سخنان پیامبر به پایان می رسد. پیامبر می خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد.

آری، این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوت عظمت خود کرده است.

خطبه غدیر، فریاد بلند ولایت است.

بعد از لحظاتی... صدای الله اکبر پیامبر در غدیر می پیچد. ۱۲۰.

خدایا چه خبر شده است؟

گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا: امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد». ۱۲۱.

پیامبر این آیه را برای مردم می خواند، همه



مردم می فهمند که اسلام با ولایتِ علی(ع) کامل می شود. ۱۲۲.

اسلام بدون ولایت ، دین ناقصی است که هرگز نمی تواند انسان را به کمال برساند .

## بیعت با مولای آب و آینه

پیامبر هنوز بالای منبر است ، او نگاهی به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ! اکنون وقت آن فرا رسیده است که به من تبریک بگویید ، زیرا خداوند ولایت و امامت را به عترت من داده است ، از شما می خواهم تا با علی بیعت کنید و به او با لقب «امیرِ مَوان» سلام کنید ، خدا مرا مأمور کرده است تا از شما برای ولایت علی و امامانی که بعد از او می آیند و از نسل او هستند، اقرار بگیرم.» ۱۲۳.

همه مردم به چهره پیامبر چشم دوخته اند، آنها می دانند که پیامبر منتظر شنیدن جواب آنها می باشد، برای همین آنها یک صدا جواب می دهند: «ما سخن تو را شنیدیم و به امامت و ولایت علی و فرزندان او اقرار می کنیم.» ۱۲۴.

اکنون پیامبر و علی(ع) از منبر پایین می آیند .

پیامبر می خواهد مراسم بیعت با علی(ع) به صورت رسمی باشد برای همین دستور می دهد تا زیر سایه درختان ، خیمه ای بر پا کنند .

آیا می دانی این خیمه برای چیست ؟

این خیمه سبز ولایت است !

بیا ، من و تو هم کمک کنیم تا این خیمه برپا شود. ۱۲۵.

پیامبر از علی(ع) می خواهد تا در این خیمه بنشیند و مردم برای بیعت نزد او بروند .

علی(ع) وارد خیمه می شود ، خیمه ولایت چه حال و هوایی دارد !

پیامبر وارد خیمه ولایت می شود ، کنار علی(ع) می ایستد ، گویا پیامبر کار مهمی با او دارد .

آیا می دانی در میان عرب، رسم بر این است

که وقتی می خواهند ریاست شخصی را بر قومی اعلام کنند بر سر او عمامه می بندند؟

پیامبر هم عمامه مخصوص خود را به عنوان تاج افتخار بر سر علی(ع) می بندد، نام این عمامه، سحاب می باشد. ۱۲۶

سیمای مولا، زیباتر شده است. تاج ولایت که بر سر اوست بر جلال او افزوده است.

پیامبر از خیمه بیرون می آید، تا لحظاتی دیگر، مراسم بیعت با علی(ع) شروع می شود.

آنجا را نگاه کن! در این میان، گروهی از بزرگان قریش به سوی پیامبر می آیند و به پیامبر می گویند: «ای رسول خدا! تو می دانی که این مردم تازه مسلمان شده اند، آنها هنوز رسم و رسوم دوران جاهلیت را فراموش نکرده اند، آنها هرگز به امامت پسر عمویت، علی، راضی نخواهند شد، برای همین ما از تو می خواهیم تا شخص دیگری را برای رهبری انتخاب کنی».

پیامبر رو به آنها می کند و می گوید: «ولایت و رهبری علی به انتخاب من نبوده است که اکنون بتوانم از این تصمیم برگردم، این دستوری است که خدا به من داده است».

بزرگان قریش وقتی این سخن را می شنوند به فکر فرو می روند.

در این هنگام، یکی از آنها رو به پیامبر می کند و می گوید: «ای پیامبر! اگر می ترسی مخالفت خدا را بکنی و علی را بر کنار کنی، بیا و یکی از بزرگان قریش را در رهبری با علی شریک کن».

پیامبر از قبول این کار خودداری می کند، امر امامت و ولایت به دست خداست، اگر خدا می خواست برای علی در امر امامت شریکی

این مردم نمی دانند که ولایت و امامت ، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است ، ولایت ، یک مقام خدایی است که فقط خدا آن را به هر کس که بخواهد می دهد .

بزرگان قریش با ناامیدی خیمه پیامبر را ترک می کنند .

آنجا را نگاه کن !

مردم آماده شده اند تا مراسم بیعت را انجام دهند ، سلمان ، مقداد ، ابوذر و عمار را نگاه کن ، آنها در اول صف ایستاده اند .

همه دوستان امامت ، امروز خوشحال هستند ، به راستی که امروز روز عید است .

مردم خود را برای بیعت با علی(ع) آماده می کنند ، در این میان ، چشم من به دو نفر می افتد .

آنها وقتی با پیامبر روبرو می شوند سؤل می کنند : «آیا دستور خدا این است که ما باید با علی بیعت کنیم یا این خواسته خود توست ؟» .

پیامبر در جواب می گوید : «این دستور خداست» . ۱۲۸.

بعد از شنیدن این سخن ، آن دو نفر نیز خود را برای بیعت آماده می کنند .

همسفر خوبم ، بیا تا ما هم با مولای خود بیعت کنیم .

من می خواهم بروم تا ببینم اولین کسی که با علی(ع) بیعت می کند کیست ؟

آیا تو با من می آیی ؟

یک صف طولانی در اینجا هست ، مردم می خواهند با مولا و آقای خودشان بیعت کنند .

من جلو می روم ، به سوی ابتدای صف !

آقا ! با تو هستم ! کجا می روی ؟ برو آخر صف !

بیخشید ، من نویسنده هستم ، این هم دوستم ، خواننده عزیز کتابم است ، ما می خواهیم جلو برویم تا برای تاریخ ، گزارش

بنویسیم!

من به اوّل صف می روم .

دو نفر در اوّل صف ایستاده اند ، تا من می روم اسم آنها را سوّل کنم ، آنها وارد خیمه ولایت می شوند .

صدای آنها به گوشم می رسد : «سلام بر تو ای امیر موان» .

بعد ، آنها با علی(ع) بیعت می کنند و با صدای بلند می گویند : «خوشا به حال تو ای علی ! به راستی که تو ، مولای ما و مولای همه مردم شدی .» ۱۲۹

آیا شما آن دو نفر را می شناسید ؟

باید صبر کنیم تا آنها از خیمه بیرون بیایند .

بیخشید ، آیا می شود شما خودتان را معرفی کنید ؟

چطور شما ما را نمی شناسید ؟ ! من ، عُمَر بن خطاب هستم ، این هم ابو بکر است ، ما اوّلین کسانی هستیم که با علی(ع) بیعت کرده ایم . ۱۳۰

خیلی ها دلشان می خواست که آنها اوّلین نفر باشند ، ولی ما ، گوی سبقت را از همه ربودیم !

اما من فکر می کنم اصلاً مهم نیست نفر اوّلی باشی که بیعت می کنی !

مهم این است که اوّلین نفری نباشی که بیعت خود را می شکنی !!

اگر بتوانی به پیمان خود وفادار بمانی ، هنر کرده ای !

### خاک بر سر خود می ریزیم

آیا می دانی که همه پیامبران وقتی می خواستند جانشین خود را معرفی کنند در روز هجدهم ماه ذی الحجّه این کار را انجام می دادند ؟

روز هجدهم ماه ذی الحجّه از همان ابتدای تاریخ ، روز مقدّسی بوده است .

امروز روزی است که دین خدا کامل شده است ، آیا ما نباید شاد باشیم ؟

به نظر من که عید واقعی امروز است ، هیچ روزی به بزرگی امروز نمی رسد . ۱۳۱

جانِ برادر! آنجا را نگاه کن! چرا

اینان خاک بر سر خود می ریزند؟

اینان که هستند؟ امروز که روز سرور و شادی است، چرا این چنین می کنند؟

اینها همه، شیطان های زمین هستند که وقتی فهمیده اند که پیامبر، علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرفی کرده است ناراحت شده اند و برای همین خاک بر سر خود می ریزند، امروز برای آنها روز غصه است.

آنها نزد رئیس خود، ابلیس، جمع می شوند، ابلیس به آنها نگاه می کند و به آنها می گوید: «چه شده است؟ چرا خاک بر سر خود می ریزید؟».

آنها جواب می دهند: «مگر ندیدی که محمد، ولایت علی را برای همه اعلام کرد و همه مردم با علی بیعت می کنند؟».

ابلیس خنده ای می کند و می گوید: «ناراحت نباشید، در میان این جمعیت عده ای هستند که قول داده اند به بیعت امروز خود وفا دار نمانند». ۱۳۲

شیطان از پیمانی که عده ای از بزرگان قریش در داخل کعبه بسته اند خبر دارد، او می داند که آنها تصمیم گرفته اند بعد از وفات پیامبر نگذارند حکومت به دست علی(ع) بیفتد.

درست است که امروز، این گروه نمی توانند در این اجتماع باشکوه کاری بکنند و به ظاهر با علی(ع) بیعت کرده اند، اما عشق به ریاست، آنها را به شکستن این پیمان وادار می کند.

شیطان هم برای این که حکومت عدالت محور علی(ع) برپا نشود همه سعی و تلاش خود را خواهد نمود.

آنجا را نگاه کن!

یک نفر با سرعت از جمعیت دور می شود، حدس می زنی او نمی خواهد با علی(ع) بیعت کند.

بعد از لحظاتی او را می بینم که به سوی خیمه پیامبر می آید

به راستی چه شده است ، چرا او برگشته است ؟

وقتی او با پیامبر روبرو می شود چنین می گوید : «من داشتم از اینجا می رفتم و نمی خواستم با علی بیعت کنم ، ناگهان به سواری برخوردی که صورتی زیبا داشت و بسیار خوشبو بود ، او به من گفت که هر کس از بیعت غدیر، خودداری کند یا کافر است یا منافق ؛ برای همین بود که من باز گشتم تا با علی بیعت کنم».

پیامبر لبخندی می زند و می گوید : «آیا آن سوار را شناختی ؟ او جبرئیل بود که تو را به بیعت با علی تشویق کرد». ۱۳۳.

خداوند در مقابل دسیسه های شیطان ، فرشتگان خود را می فرستد تا مردم را به راه راست هدایت کنند .

اکنون نوبت آن است که زنان با علی بیعت کنند ، پیامبر دستور می دهد تا همسران او هم با علی (ع) بیعت کنند .

به دستور پیامبر ظرف آبی را می آورند و پرده ای بر روی آن می زنند .

زنان در آن سوی پرده دست خود را در آن آب می نهند و علی (ع) هم در سوی دیگر پرده دست خود را در آب می گذارد و به این روش آنها هم با امام خود بیعت می کنند .

### هنر آسمانی در اوج می ماند

نگاه کن ، حَسَّان ، شاعر توانمند عرب به سوی پیامبر می آید .

وقتی او روبروی پیامبر قرار می گیرد چنین می گوید : «ای رسول خدا ! آیا اجازه می دهی شعری را که امروز در مدح علی سروده ام بخوانم ؟» .

پیامبر لبخندی می زند و به او اجازه می دهد .

حَسَّان سینه ای صاف می کند و با صدای بلند شروع به خواندن می کند : «يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْعَدِيرِ نَبِيُّهُمْ / بِخُمْ وَأَكْرَمَ النَّبِيِّ مُنَادِيَا...پیامبر در

روز غدیر با اَمت خویش سخن گفت و تو می دانی هیچ سخنگویی گرامی تر از پیامبر نیست ، او از اَمت خود پرسید : مولایِ شما کیست ؟، همه مردم در پاسخ گفتند : خدا و شما ، مولای ما هستید و ما همه ، گوش به فرمان تو هستیم ، سپس پیامبر رو به علی(ع) کرد و گفت : ای علی ! از جای خود برخیز که من تو را امام و جانشین بعد از خود قرار داده ام». ۱۳۴

شعر حَسَّان تمام می شود ، پیامبر به او نگاه می کند و می گوید : «ای حَسَّان ، تا زمانی که با شعر خود ما را یاری کنی از جانب فرشتگان یاری خواهی شد». ۱۳۵

به راستی که هنر می تواند حقیقت را ماندگار کند و تا قیامت، شعر حَسَّان از یادها فراموش نخواهد شد ، کاش من و تو هم با زبان عربی آشنایی بیشتری داشتیم و می توانستیم زیبایی این اشعار را بهتر درک کنیم .

این شعر آن قدر در کام عرب ها، زیبا و دلنشین است که دیگر ممکن نیست از ذهن ها پاک شود ، این شعر در طول تاریخ همچون خورشیدی در آسمان ولایت خواهد درخشید و روشنی بخش راه آزادگان خواهد بود .

اگر اجازه بدهی، من در اینجا آرزویی بکنم : کاش همه ما ، این شعر را حفظ می کردیم ! این شعر، یکی از سندهای ولایت و امامت است .

### **پیامبر عاقل تر از همه است**

من دیگر خسته شده ام ، اگر اجازه بدهی بروم و خیمه ای برای خود آماده بسازم و قدری استراحت کنم .

آیا به من در آماده سازی خیمه کمک می کنی ؟

خدا خیرت بدهد ! تو بهترین همسفر دنیا هستی



من وارد خیمه می شوم و قلم و کاغذ را برمی دارم و می خواهم حوادث امروز را بنویسم .

به راستی که هیچ گاه تاریخ ، امروز را فراموش نخواهد کرد .

هیچ کس نمی تواند غدیر را انکار کند .

پیامبر در حضور هزاران نفر فرمود : «هر که من مولای او هستم ، این علی ، مولای اوست» .

این سخن را همه شنیدند .

ناگهان ، مطلبی به ذهنم می رسد ، نمی دانم به تو بگویم یا نه !

تو دوست من هستی و من می توانم خیلی راحت حرف خود را با تو بزنم .

آیا می دانی منظور پیامبر از کلمه مولا چه بود ؟

در زبان عربی کلمه مولا ، دو معنا دارد :

الف . صاحبِ ولایت .

ب . دوست .

ممکن است یک نفر با توجه به معنای دوم کلمه مولا ، از سخن پیامبر چنین بفهمد : «هر کس که من دوست او هستم ، علی هم دوست اوست» .

و تو خوب می دانی که با این معنا ، دیگر ولایت علی(ع) ثابت نمی شود .

همسفر خوبم ! باور کن ، فردا عده ای از دشمنان علی(ع) ، وقتی ببینند که نمی توانند اصل غدیر را انکار کنند ، سعی خواهند کرد در معنای سخن پیامبر ، اشکال وارد کنند . ۱۳۶

آیا تو به من کمک می کنی تا برای این شبهه ، جوابی پیدا کنم ؟

من فکر می کنم ، تو هم فکر کن !

آری ، یک ساعت فکر کردن ، بهتر از هفتاد سال عبادت است .

همسفرم ! من جواب را نیافتم ، اما به چند سؤل مهم رسیده ام :

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیت در آن هوای گرم توقّف کنند؟

چرا پیامبر همه آنها را که

جلوتر رفته بودند، باز گرداند؟

برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی(ع) بیعت کنند؟

چرا امروز آیه قرآن نازل شد که خدا، دین اسلام را کامل کرد؟

برای چه خداوند به پیامبر قول داد که او را از فتنه ها حفظ می کند؟

چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی(ع) را امیر موان خطاب کنند؟

آیا در اعلام «دوستی با علی(ع)»، احتمال خطر و فتنه ای می رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه ها حفظ می کنیم؟

آیا می شود اعلام دوستی با علی(ع)، این قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد؟!

آیا اعلام دوستی با علی(ع) نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع کند؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علی(ع) بود که احتمال فتنه دشمنان می رفت و خدا پیامبر را از این فتنه ها حفظ فرمود .

این ولایت علی(ع) است که دین را کامل کرد!

فقط ولایت و رهبری علی(ع) است که با بیعت کردن سازگاری دارد .

آیا موافقی کارهای پیامبر را با هم مرور کنیم؟

پیامبر دستور داد زیر درختان را جارو بزنند ، آب پاشند ، منبری درست کنند ، همه مردم جمع شوند ، در نماز شرکت کنند و بعد از سخنرانی او ، همه مردان و زنان با علی(ع) بیعت کنند .

این کارهای پیامبر فقط با معنای صاحب ولایت سازگاری دارد .

منظور پیامبر این بود : «هر کس من بر او ولایت دارم ، علی هم بر او ولایت دارد» .

ای کسی که می گویی منظور پیامبر در غدیر فقط اعلام دوستی

با علی(ع) بود، به سخن من گوش کن: من حرفی ندارم که سخن تو را قبول کنم، امّا در این صورت دیگر، پیامبر انسان کاملی نخواهد بود.

تعجب نکن!

آیندگان که این سخن را بشنوند که پیامبری پیدا شده و در هوای داغ و سوزان، ۱۲۰ هزار نفر را ساعت‌ها معطل کرده برای اینکه بگویند من پسر عموی خودم را دوست دارم، انصاف بدهید، آیا آنها نخواهند گفت آن پیامبر چگونه انسانی بود؟

همه این مردم می‌دانند که پیامبر علی(ع) را خیلی دوست دارد، دیگر چه نیازی بود که این مراسم باشکوه برگزار شود؟

عشق و دوستی پیامبر به علی(ع)، حرف تازه‌ای نیست!

از روز اول، پیامبر عاشق او بوده است، این که دیگر این همه مراسم نمی‌خواهد.

پس چرا می‌خواهی سخن پیامبر در غدیر را به گونه‌ای معنا کنی که از پیامبر تصویر انسانی غیر کامل ساخته شود؟

باید سخن پیامبر را به گونه‌ای معنا کنی که با عقل و هوش و سیاست پیامبر مطابق باشد.

پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهم رهبری جامعه را بیان کند.

به راستی چه مسأله‌ای مهم‌تر از رهبری جامعه وجود دارد؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجب می‌شوند.

پیامبر ما به دستور خدا در بهترین زمان و مکان، امت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آنها معرفی نمود.

## جوانی که با غرور می‌رود

گروهی از مردم هنوز منتظر هستند تا نوبت آنها فرا برسد، آنها هم می‌خواهند با علی(ع) بیعت کنند.

دیدن این صحنه برای پیامبر بسیار لذت بخش است

او بعد از بیعت هر گروه، رو به آسمان می کند و می گوید: «ستایش خدایی که من و خاندان مرا بر همه برتری بخشید»  
۱۳۷.

او از اینکه برای بیعت با علی (ع) چنین مراسم باشکوهی برگزار شده است، شادمان است.

اکنون دیگر جامعه اسلامی رهبر و امام دارد و اگر مرگ پیامبر فرا برسد جامعه، مسیر کمال و سعادت خود را ادامه خواهد داد.

می بینم که تو در گوشه ای ایستاده ای و به خیمه مولایت نگاه می کنی.

در این فکر هستی که چه موقع نوبت تو فرا می رسد تا برای بیعت بروی.

به راستی آن لحظه ای که وارد خیمه مولای مهربان بشوی چه خواهی گفت؟

می دانم که اشک، امانت نخواهد داد، لحظه بیعت با امام، بهترین لحظه زندگی تو خواهد بود.

با امام خود بیعت می کنی و پیمان می بندی که تا پای جان در راه او و مکتبش، ایستادگی کنی!

در این هنگام، سر و صدایی می شنوی.

چه خبر شده است؟

آنجا را نگاه کن! آن جوان را ببین.

او با چند نفر از اینجا دور می شود، او چقدر با غرور و تکبر راه می رود!

این جوان کیست؟ چه می گوید؟

چرا اینقدر عصبانی است؟

او فریاد برمی آورد: «محمد دروغ گفته است! ما هرگز ولایت علی را قبول نمی کنیم!».

به راستی او کیست که چنین سخن می گوید؟

از اطرافیان خود پرس و جو می کنم، می فهمم که او معاویه است.

جای هیچ تعجبی نیست، سال ها پدر او پرچمدار لشکر کفر بوده است.

او پسر همان کسی است که برای کشتن پیامبر به مدینه

لشکر کشی کرده بود.

معاویه دشمنی با حق و حقیقت را از پدر به ارث برده است .

او نه تنها با علی(ع) بیعت نمی کند بلکه آشکارا مخالفت خود را اعلام می دارد .

نگاه کن ! او به سوی خاندان و فامیل خود که بنی اُمیّه نام دارند می رود .

همسفر ! ما چه باید بکنیم ؟ نکنند این کار معاویه ، باعث فتنه ای بشود ؟

آیا موافقی برویم و به پیامبر خیر بدهیم ؟

آنجا خیمه پیامبر است ، عدّه ای از مسلمانان داخل خیمه هستند ، من و تو هم وارد خیمه می شویم .

سکوت همه جا را فرا گرفته و نگاه پیامبر به گوشه ای خیره مانده است ، هیچ کس سخن نمی گوید .

بعد از لحظاتی ... پیامبر سکوت را می شکند و آیه هایی که همین الان جبرئیل آورده است را می خواند :

(فَلَا صِدْقَ وَلَا صِلَىٰ... وَ لَكِنَّ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ...) ، «وای بر آن کسی که حق را قبول نکرد و آن را دروغ شمرد و با تکبر به

سوی خویشانش رفت ، پس وای بر او !» ۱۳۸.

همه با خود می گویند: این آیه ها به چه مناسبت نازل شده است ؟

آنها خبر ندارند که معاویه ، ولایت علی(ع) را قبول نکرده و با تکبر به سوی خاندان خود رفته است .

جبرئیل ، همه خبرها را برای پیامبر آورده و با نازل شدن این آیه ها ، آبروی معاویه پیش مردم می رود .

پیامبر در ابتدا تصمیم می گیرد تا معاویه را مجازات کند ، اما از این کار منصرف می شود . ۱۳۹

شاید تو بگویی : پیامبر باید او را به سزای عمل خود برساند .

اما بدان که امروز ، حنای معاویه رنگی

ندارد .

او دشمنی خود را با پیامبر آشکار کرد و دیگر مردم او را شناختند و فریب او را نمی خوردند .

مردم او و پدرش (ابوسفیان) را به خوبی می شناسند ، آنها از قدیم دشمنان پیامبر بوده اند ، دست آنها آلوده به خون حمزه ، عموی پیامبر است !

همسفرم ! آیا می دانی باید نگران چه باشیم ؟

پیرمردهایی که سنّ و سالی از آنها گذشته است ، آنها به ظاهر ریش خود را در راه اسلام سفید کرده اند و مردم آنها را به عنوان یار پیامبر می شناسند و همه جا خود را همراه و همیار پیامبر نشان داده اند!!

آنها با علی(ع) بیعت کردند و اتفاقاً ، اولین نفرهایی بودند که این کار را کردند ، اما . . .

آنها امروز بیعت کرده اند ، اما به فکر فتنه ای بزرگ هستند ، آنها می خواهند با نام اسلام ، کمر ولایت را بشکنند !

### **فراموش نکن ! ما همسایه تو هستیم**

کم کم خورشید دارد به افق نزدیک می شود ، هنوز خیلی از مردم بیعت نکرده اند .

به من خبر می رسد که پیامبر می خواهد دو روز دیگر در غدیر بماند تا همه مردم با امام خود بیعت کنند . ۱۴۰

مراسم بیعت فعلاً متوقف می شود و اذان مغرب گفته می شود ، نماز برپا می شود و بعد از نماز هر کسی به خیمه خود می رود .

امشب ، این بیابان میزبان ۱۲۰ هزار نفر است ، زیر نور ماه تا چشم کار می کند خیمه می بینی .

ساعتی می گذرد و من در خیمه خود هستم ، اما نمی دانم چرا خواب به چشمم نمی آید .

خوب است بلند شوم و دوری بزنم .

من کنار برکه می روم ، تصویر زیبای ماه در آب افتاده است ، نسیم آرامی می وزد

بلند می شوم که به خیمه خود بروم تا استراحت کنم .

در مسیر راه ، صدایی به گوشم می رسد ؟ گویا چند نفر در خیمه ای با هم سخن می گویند .

گوش کن ، صدای آنها را می شنوی:

به خدا قسم ، محمد دیوانه شده است !

آیا می بینید که چگونه عشق علی ، محمد را دیوانه کرد !

او آرزو دارد که بعد از او ، علی به حکومت برسد ، اما به خدا قسم ، ما نمی گذاریم که چنین بشود . ۱۴۱

خدای من ! چه می شنوم ؟

اینان چه کسانی هستند که این چنین به پیامبر خدا جسارت می کنند ؟

نکنند آنها نقشه ای در سر داشته باشند ؟ نکنند بخواهند فتنه ای برپا کنند ؟

اما خداوند خودش به پیامبر قول داده است که او را از فتنه ها حفظ کند .

در این هنگام یک نفر وارد خیمه آنها می شود و با ناراحتی به آنها می گوید : «هنوز رسول خدا در میان ماست و شما این

چنین سخن می گوئید ؟ به خدا قسم ، فردا صبح همه سخنان شما را به پیامبر خواهم گفت» .

نگاه کن !

وقتی آن مرد از خیمه آنها بیرون می آید ، من به سراغ او می روم تا او را ببینم .

او حذیفه یکی از یاران باوفای پیامبر می باشد .

ظاهرا ، خیمه او در همسایگی خیمه این سه نفر بوده و سخنان اینها را شنیده است .

نگاه کن !

در تاریکی شب ، این سه نفر به دنبال حذیفه می دوند :

ای حذیفه ! ما همسایگان تو هستیم . تو را به حق همسایگی قسم می دهیم ، راز ما را فاش نکن .



اینجا جای حق همسایگی نیست ،

اگر من سخن شما را از پیامبر پنهان کنم وظیفه خود را نسبت به پیامبر انجام نداده ام. ۱۴۲.

این کار خدا بود که این سه نفر حواسشان پرت شود و آن قدر بلند حرف بزنند که صدای آنها به گوش حذیفه برسد .  
خدا به پیامبر خود وعده داده بود که او را از فتنه ها حفظ می کند .

### برق یک شمشیر، پشیمانان کرد

همسفر عزیز! برخیز! صبح شده است .

مردم برای خواندن نماز صبح می بندند ، نماز صبح برپا می شود .

خورشید روز دوم غدیر طلوع می کند و همه جا را روشن می کند .

من در اطراف خیمه پیامبر پرسه می زنم ، منتظر هستم تا حذیفه را پیدا کنم ، می دانم او به خیمه پیامبر خواهد آمد .

آنجا را نگاه کن !

حذیفه به این سو می آید ، او داخل خیمه می شود ، خوب است من هم همراه او بروم .

ای پیامبر! دیشب ، صدای چند نفر را شنیدم که ظاهراً می خواهند توطئه ای بکنند .

ای حذیفه ! آیا آنها را می شناسی ؟

آری .

سریع برو و آنها را به اینجا بیاور .

حذیفه برمی خیزد و آن سه نفر را با خود می آورد .

آنها وارد خیمه پیامبر می شوند ، علی(ع) را می بینند که شمشیرش را در دست دارد .

پیامبر رو به آنها می کند و می گوید : «شما دیشب با یکدیگر چه می گفتید؟» .

همه آنها می گویند : «به خدا قسم ، ما اصلاً با هم سخنی نگفته ایم ، هر کس از ما چیزی برای شما گفته، دروغگو است» .

این سه نفر قسم دروغ می خورند و پیامبر آنها را به حال خود رها می کند و آنها از خیمه پیامبر بیرون می آیند

و به خیمه های خود می روند. ۱۴۳

اکنون دیگر آنها شناسایی شده اند و با دیدن برق شمشیر علی(ع) ترس تمام وجود آنها را فرا گرفته است.

پیامبر دستور می دهد تا بقیه مردم با علی(ع) بیعت کنند، کسانی که روز قبل موقتاً به بیعت نشدند به سوی خیمه ولایت می آیند و بیعت می کنند.

پیامبر می خواهد همه مردم با امام بیعت کنند تا برای هیچ کس بهانه ای باقی نماند.

خورشید روز نوزدهم ماه ذی الحجه غروب می کند و دوّمین روز غدیر هم تمام می شود.

### چوب خدا صدا ندارد

امروز، سه شنبه، بیستم ماه ذی الحجه است، امروز روز سوم است که در غدیر هستیم. ۱۴۴

اکثر مردم با علی(ع) بیعت کرده اند و گروه کمی باقی مانده اند.

فکر می کنم که امروز تا ظهر مراسم بیعت تمام شود و ما به سوی مدینه حرکت کنیم.

آنجا را نگاه کن! مردی سراسیمه به سوی پیامبر می آید.

اسم او حارث فہری است، او نزد پیامبر می ایستد و چنین می گوید: «ای محمد! به ما گفتی که به یگانگی خدا و پیامبری تو ایمان بیاوریم، ما هم قبول کردیم، بعد به ما گفتی که نماز بخوانیم و حج به جا آوریم، ما هم قبول کردیم، اما اکنون پسر عموی خود را بر ما امیر کردی، بگو بدانم آیا تو این کار را از جانب خود انجام دادی یا این که خدا این دستور را به تو داده است؟».

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید: «آنچه من گفتم دستور خدا بوده است و من از خود سخنی نمی گویم».

حارث تا این سخن را می شنود

سر خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید: «خدایا! اگر محمد راست می گوید و ولایت علی از آسمان آمده است، پس عذابی را بر من بفرست و مرا نابود کن!»!

حارث سه بار این جمله را می گوید و از پیامبر روی برمی گرداند. ۱۴۵.

من از سخن این مرد تعجب می کنم، آخر نادانی و جهالت تا چه اندازه؟!!

پیامبر نگاهی به او می کند و بعد از او می خواهد تا از آنچه بر زبان جاری کرده است توبه کند.

شاید نادانی باعث شده که او این چنین سخن بگوید، پیامبر خیلی مهربان است، از او می خواهد که توبه کند.

حارث می گوید: «من از سخنی که گفته ام توبه نمی کنم».

او در دلش می خندد و می گوید: «پس چرا عذاب نازل نشد؟ شما که خود را بر حق می دانستید، پس کو آن عذابی که من طلب کردم!».

او خیال می کند که پیروز این میدان است، زیرا عذابی نازل نشد.

من هم در فکر فرو رفته ام، راستش را بخواهید کمی گیج شده ام.

مگر علی(ع) بر حق نیست، پس چرا خدا با فرستادن عذابی، آبروی حارث را نمی برد؟!!

اگر عذاب نازل نشود مردم فکر می کنند که همه سخنان پیامبر دروغ است.

خدایا! هر چه زودتر کاری بکن!

اما هر چه صبر می کنم عذابی نازل نمی شود که نمی شود!

پیامبر نگاهی به او می کند و می گوید: «اکنون که توبه نمی کنی از پیش ما برو». ۱۴۶.

حارث می گوید: «باشد من از پیش شما می روم».

او در حالی که خوشحال است سوار بر شتر خود می شود و از پیش

ما می رود ، سالم و سرحال !

یکی از یاران پیامبر، وقتی می بیند که من خیلی گیج شده ام نزد من می آید و می گوید :

آقای نویسنده ! چه شده است ؟

چرا خدا عذابی نازل نکرد تا آبروی آن مرد را ببرد ؟ من برای خوانندگان خود چه بنویسم ؟ آیا درست است بنویسم که حارث صحیح و سالم از پیش پیامبر رفت ؟

آری ، تو باید واقعیت را بنویسی !

یعنی می گویی که او راست می گفت ؟ ! این چه حرفی است که تو می زنی ؟ !

مثل اینکه تو از قانون خدا اطلاع نداری !

کدام قانون ؟

مگر قرآن را نخوانده ای ؟ آنجا خدا می گوید : «ای پیامبر ! تا زمانی که تو در میان این مردم هستی من عذاب نازل نمی کنم»  
۱۴۷.

پیامبر ما، پیامبر مهربانی است ، اینجا سرزمین غدیر است ، سرزمینی مقدّس !

چگونه خدا در این سرزمین مقدّس و در حضور پیامبر عذاب نازل کند ؟ !

خیلی ممنونم ، من این آیه را فراموش کرده بودم .

خوب ، حالا زود به دنبال حارث برو ، وقتی او از سرزمین غدیر دور شود عذاب نازل خواهد شد .

من تا این سخن را می شنوم ، دفتر و قلم خود را جمع می کنم و به دنبال حارث می دوم .

آیا می دانید حارث از کدام طرف رفت ؟

یکی می گوید : «از آن طرف» .

من به آن سمت می دوم تا به او برسم .

آیا تو هم همراه من می آیی ؟

من در دل این بیابان به دنبال یک شتر سوار می گردم .

کیلومترها از غدیر دور می شوم ، هنوز او را پیدا نکرده ام .

خدایا آن

مرد کجا رفته است ؟

من باید همین طور برای طلب حقیقت بدوم !

آنجا را نگاه کن ! شتر سواری از دور پیداست .

نزدیک و نزدیکتر می شوم ، خودش است ، این حارث است .

من دیگر از سرزمین غدیر خیلی دور شده ام ، دیگر درختان غدیر را هم نمی بینم .

حارث سوار بر شتر خود در دل بیابان به سوی خانه اش می رود .

او خیال می کند که پیروز میدان است و گاهی نیشخندی به من می زند .

و من هیچ نمی گویم .

ناگهان صدای گنجشکی به گوشم می رسد .

ای گنجشک ! در وسط این بیابان چه می کنی ؟

نه این که گنجشک نیست ، ابابیل است !

آیا سوره فیل را خوانده ای ؟ وقتی ابرهه برای خراب کردن کعبه آمده بود خدا این پرنده گان کوچک را (که نامشان ابابیل است) فرستاد ، بر منقار هر کدام از آنها سنگی بود که بر سر سپاه ابرهه زدند و همه آنها را نابود کردند .

نگاه کن !

این پرنده کوچک هم بر منقار خود سنگی دارد ، او می آید و درست بالای سر حارث پرواز می کند .

او منقار خود را باز می کند و سنگ را بر سر او می اندازد .

وقتی سنگ بر سر حارث می خورد سر او را می سوزاند و در آن فرو می رود و او بر روی زمین می افتد و می میرد . ۱۴۸

ای حارث ! تو عذاب خدا را برای خود طلب کردی ، این هم عذاب خدا !

شنیده بودم که چوب خدا صدا ندارد !

من باید سریع برگردم تا ماجرا را برای بقیه مردم باز گویم .

در میان راه عدّه ای از مردم را می بینم ، آنها سراغ حارث را از من می گیرند



، من مکانی که حارث به عذاب خدا گرفتار شده است را به آنها نشان می دهم ، مردم به آن سو می روند .

من به سوی غدیر می آیم ، می خواهم خبر کشته شدن حارث را بدهم ، اما می بینم که مردم خبر دارند .

تعجب می کنم ، به یکی می گویم :

شما که اینجا بودید چگونه باخبر شده اید ؟

خداوند دو آیه را بر پیامبر نازل کرده است !!!

آیا می شود این آیه ها را برای من بخوانی ؟

آری ! گوش کن : «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ... مردی عذاب را برای خود طلب کرد ، عذابی که بر کافران نازل می شود و هیچ کس نمی تواند آن را برطرف گرداند» .۱۴۹

همسفرم ! از این به بعد، هر وقت که این آیه ها را می خوانی، این حادثه را به یاد آور.

### خداحافظ ای چشمه آسمان

خبر نازل شدن عذاب بر حارث به گوش همه مردم می رسد ، آنها به سخنان پیامبر یقین بیشتری پیدا کرده اند .

من امیدوارم که این خبر برای منافقان که در میان این مردم هستند درس عبرتی باشد .

پیامبر نگاه به مردم می کند ، می بیند که هلاک شدن حارث ، زمینه خوبی در مردم ایجاد کرده است .

خیلی به جا است که پیامبر برای مردم سخنرانی کند .

الآن باید از فرصت پیش آمده استفاده کرد ، پیامبر دستور می دهد تا همه مردم پای منبر جمع بشوند .

او به بالای منبر رفته ، رو به مردم می کند و می گوید : «ای مردم ! خوشا به حال کسی که ولایت علی را قبول کند و وای بر

کسی که با علی دشمنی کند ، علی و شیعیان او در روز قیامت به سوی بهشت

خواهند رفت و در آن روز، هیچ ترس و واهمه ای نخواهند داشت. خداوند از آنها راضی خواهد بود و آنها غرق رحمت و مهربانی خدایند. شیعیان علی به خوشبختی همیشگی خواهند رسید و در بهشت منزل خواهند کرد و فرشتگان بر آنان سلام خواهند کرد.» ۱۵۰

مراسم غدیر با این سخنان پیامبر به پایان می آید، آخرین سخنان پیامبر در غدیر، وعده بهشت برای شیعیان علی(ع) است.

هر کسی که به ولایت علی(ع) وفادار بماند و او را دوست بدارد، در بهشت منزل خواهد نمود.

همسفرم!

مراسم غدیر رو به پایان است، مردم دیگر می خواهند به خانه و کاشانه خود برگردند.

آنها نزد پیامبر می آیند و اجازه می خواهند تا حرکت خود را آغاز کنند.

پیامبر به آنها اجازه می دهد، مردم خود را برای حرکت آماده می کنند، خیمه ها جمع می شود.

ساعت حدود چهار بعد از ظهر است، من با خودم می گویم کاش امشب هم اینجا می ماندیم و صبح زود حرکت می کردیم.

اما مردم دیگر می خواهند هر چه زودتر نزد خانواده های خود باز گردند.

اهل مکه و یمن برای خداحافظی می آیند آنها با پیامبر وداع می کنند و به سوی شهر خود می روند. سپس آنانی که منزلشان

در مسیر عراق و مصر است با پیامبر خدا حافظی کرده و حرکت می کنند.

پیامبر هم همراه با مردم مدینه به سوی مدینه حرکت می کند.

من و تو تصمیم داریم به مدینه برویم. ما اکنون باید با غدیر خم، این برکه زیبا، وداع کنیم، به راستی که دل کندن از اینجا

سخت است.

بیا تا با این سرزمین آخرین سخن های خود را بگوییم

ای غدیر !

ای زمزمه آبِ حیات !

ای برکه ای که یکباره ، چشمه آسمان شدی !

به راستی که تو همواره ، گنج بزرگ تاریخ خواهی ماند .

ما سوگند می خوریم که هرگز فراموش نکنیم ؛

و تا نفس در سینه داریم ، از حقیقت تو دم بزیم ؛

تا جان در بدن داریم ، به شکوه تو بیافزاییم ؛

و حماسه جاوید تو را رونقی دوباره ببخشیم .

پایان.

### منابع تحقیق

۱ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی ( ت ۶۲۰ هـ ) تحقیق: إبراهیم البهادری ومحمّد هادی به، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .

۲ . الأذکار النوویه ، محیی الدین أبو زکریا یحیی بن شرف النووی الدمشقی ( ت ۶۷۶ هـ ) ، بیروت : دار الفکر للطباعة والنشر ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۴ هـ .

۳ . الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العکبریالبغدادی المعروف بالشیخ المفید(ت ۴۱۳ هـ ) تحقیق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ۱۴۱۳ هـ .

۴ . الاستذکار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البرّ القرطبی ( ت ۳۶۸ هـ ) ، القاهره : ۱۹۷۱ م .

۵ . الاستیعاب فی معرفه الأصحاب ، یوسف بن عبد الله القرطبی المالکی ( ت ۳۶۳ هـ ) ، تحقیق : علی محمّد معوض وعادل أحمد عبد الموجود ، بیروت : دار الکتب العلمیّه ، ۱۴۱۵ هـ ، الطبعة الأولى .

۶ . إعلام الوری بأعلام الهدی ، أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی ( ت ۵۴۸ هـ ) ،

تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دارالمعرفه، الطبعة الأولى، ١٣٩٩ هـ.

٧. أعيان الشيعة، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١ هـ)، إعداد: السيد حسن الأمين، بيروت: دارالتعارف، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ.

٨. إقبال الأعمال، السيد ابن طاووس، (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.

٩. الإقبال بالأعمال الحسنه فيما يعمل مرّه في السنه، أبو القاسم علي بن موسى الحلّي الحسني المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.

١٠. الأملالي، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: مؤسس البعثه، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤ هـ.

١١. الأملالي، محمّد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: مؤسس البعثه، قم: مؤسس البعثه، الطبعة الأولى، ١٤١٧ هـ.

١٢. إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفده والمتاع، تقي الدين أحمد بن محمّد المقرزي (ت ٨٤٥ هـ)، تحقيق: محمّد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلميه، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ.

١٣. أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (ت ٢٧٩ هـ)، إعداد: محمّد باقر المحمودي، بيروت: دار المعارف، الطبعة الثالثه.

١٤. أقسام المولى في اللسان، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ)، تحقيق

: مهدي نجف .

١٥ . بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقي المجلسي ( ت ١١١٠ هـ ) ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦ هـ .

١٦ . البدايه والنهائيه ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي ( ت ٧٧٤ هـ ) ، تحقيق : مكتبه المعارف ، بيروت : مكتبه المعارف .

١٧ . بشاره المصطفى لشيعه المرتضى ، أبو جعفر محمّد بن محمّد بن عليّ الطبري ( ت ٥٢٥ هـ ) ، النجف الأشرف : المطبعه الحيدريّه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٣ هـ .

١٨ . بصائر الدرجات ، أبو جعفر محمّد بن الحسن الصفّار القميّ المعروف بابن فروخ ( ت ٢٩٠ هـ ) ، قم : مكتبه آيه الله المرعشي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

١٩ . تاج العروس من جواهر القاموس ، محمّد بن محمّد مرتضى الحسيني الزبيدي ( ت ١٢٠٥ هـ ) ، تحقيق : عليّ الشيرى ، ١٤١٤ هـ ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع .

٢٠ . تاريخ ابن خلدون ، عبد الرحمن بن محمّد الحضرمي (ابن خلدون) ( ت ٨٠٨ هـ ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .

٢١ . تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري الإمامي ( ت ٣١٠ هـ ) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار المعارف .

٢٢ . تاريخ بغداد أو مدينه السلام ، أبو بكر أحمد بن عليّ الخطيب البغدادي ( ت ٤٦٣ هـ ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى

٢٣ . تاريخ مدينة دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي ( ت ٥٧١ هـ ) ، تحقيق : علي شيري ، ١٤١٥ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٢٤ . التحصين ، علي بن طاووس الحلّي ( ت ٦٦٤ هـ ) ، قم : دار الكتاب ، ١٤١٣ هـ .

٢٥ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن عليّ الحراني المعروف بابن شعبه ( ت ٣٨١ هـ ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

٢٦ . تحفه الأحوذى ، المبار كفورى ( ت ١٢٨٢ هـ ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٢٧ . تفسير ابن كثير ( تفسير القرآن العظيم ) ، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصرى الدمشقى ( ت ٧٧٤ هـ ) ، تحقيق : عبد العظيم غيم ، ومحمّد أحمد عاشور ، ومحمّد إبراهيم البنا ، القاهرة : دار الشعب .

٢٨ . تفسير البغوى ( معالم التنزيل ) ، أبو محمّد الحسين بن مسعود الفراء البغوى ( ت ٥١٦ هـ ) ، بيروت : دار المعرفه .

٢٩ . تفسير الثعلبى ، الثعلبى ، ( ت ٤٢٧ هـ ) ، تحقيق : أبو محمّد بن عاشور ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ١٤٢٢ هـ .

٣٠ . تفسير الطبريّ ( جامع البيان فى تفسير القرآن ) ، أبو جعفر محمّد بن جرير الطبريّ ( ٣١٠ هـ ) ، بيروت : دار الفكر .

٣١ . تفسير العياشى ، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى ( ت ٣٢٠ هـ ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، طهران : المكتبة العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٠ هـ .

٣٢ . تفسير القمى ، علي بن

- إبراهيم القمّي، (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: السيّد طيّب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤ هـ .
- ٣٣ . تفسير نور الثقلين ، عبد عليّ بن جمعه العروسي الحويزي (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي ، قم : مؤسّسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة، ١٤١٢ هـ .
- ٣٤ . التلخيص الحبير، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق: محمد الثاني، الرياض: أضواء السلف، ١٤٢٨ هـ .
- ٣٥ . التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ، يوسف بن عبد الله القرطبي (ابن عبد البر) (ت ٤٦٣ هـ) ، تحقيق : مصطفى العلوي ومحمّد عبد الكبير البكري ، جدّه : مكتبة السوادي ، ١٣٨٧ هـ .
- ٣٦ . التنبيه والإشراف ، علي بن الحسين المسعودي (ق ٤ هـ) ، تصحيح : عبد الله إسماعيل الصاوي ، قاهره : دار الصاوي .
- ٣٧ . تنزيه الأنبياء ، علي بن الحسين الموسوي (السيّد المرتضى) (ت ٤٣٦ هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضي .
- ٣٨ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسّسه النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .
- ٣٩ . تهذيب الأحكام في شرح المقنعه ، محمّد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوي ، طهران : دار الكتب الإسلاميه ، الطبعة الثالثة ، ١٣٦٤ ش .
- ٤٠ . تهذيب الكمال في أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزي (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق :

الدكتور بشار عواد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الرابعه ، ١٤٠٦ هـ .

٤١ . الثقات ، محمد بن حبان البستي (ت ٣٥٤ هـ) ، بيروت : مؤسسه الكتب الثقافيه ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٤٢ . جامع أحاديث الشيعة ، السيد البروجردى (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعه العلميه .

٤٣ . الجامع الصغير فى أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبى بكر السيوطى (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع ، الطبعه الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٤٤ . الجواهر السنيه فى الأحاديث القدسيه ، محمد بن الحسن بن على بن الحسين الحرّ العاملى (ت ١١٠٤ هـ) ، قم : مكتبه المفيد .

٤٥ . جواهر الكلام فى شرح شرائع الإسلام ، محمد حسن النجفى (ت ١٢٦٦ هـ) ، بيروت : مؤسسه المرتضى العالميه .

٤٦ . الحدائق الناضره فى أحكام العتره الطاهره ، يوسف بن أحمد البحرانى (ت ١١٨٦ هـ) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الأيروانى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

٤٧ . الخرائج والجرائح ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندى المعروف بقطب الدين الراوندى (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي عج ، قم : مؤسسه الإمام المهدي عج ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٤٨ . خصائص الأئمه ، أبو الحسن الشريف الرضى محمد بن الحسين بن موسى الموسوى (ت ٤٠٦ هـ) ، تحقيق : محمّد هادى الأمينى ، مشهد : آستان قدس رضوى .

٤٩ . خصائص الأئمه عليهم السلام (خصائص أمير المؤمنين عليه السلام) ، محمد بن



الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (ت ٤٠٦ هـ) ، تحقيق : محمّد هادي الأميني ، مشهد : مجمع البحوث الإسلاميّه التابع للحضرة الرضويّه المقدّسه ، ١٤٠٦ هـ .

٥٠ . الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : منشورات جماعه المدرّسين في الحوزه العلميه .

٥١ . الدرّ المنثور في التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٥٢ . دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفة النعمان بن محمّد بن منصور بن أحمد بن حيّون التميمي المغربي (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : آصف بن علي أصغر فيضي ، قم : ملبّسه آل البيت ، بالأوفسيت عن طبعه دار المعارف في القاهره ، ١٣٨٣ هـ .

٥٣ . ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى ، أبو العباس أحمد بن عبد الله الطبري (ت ٦٩٣ هـ) ، بيروت : دار المعرفه .

٥٤ . ذخيره المعاد في شرح الإرشاد ، العلامه المولى محمّد باقر السبزواري (ت ١٠٩٠ هـ) ، قم : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث .

٥٥ . روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الآلوسى) ، محمود بن عبد الله الآلوسى (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربى .

٥٦ . روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن عليّ الفتّال النيسابورى (ت ٥٠٨ هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمى ، بيروت : مؤسسه الأعلمى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

٥٧. سبل السلام ( شرح بلوغ المرام ) ، محمّد بن إسماعيل الكحلاننى المعروف بالأمير ( ت ١١٨٢ هـ ) ، تحقيق: محمّد عبد العزيز الخولى ، القاهرة : مطبعة البابى الحلبي ، الطبعة الرابعة ، ١٣٧٩ هـ .

٥٨. سبل الهدى والرشاد فى سيره خير العباد، الإمام محمّد بن يوسف الصالحى الشامى ( ت ٩٤٢ هـ ) ، تحقيق : عادل أحمد عبد الموجود وعلى محمّد معوض ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .

٥٩. سعد السعود ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى المعروف بابن طاووس ( ت ٦٦٤ هـ ) ، قم : مكتبة الرضى ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٣ هـ . ش .

٦٠. سنن ابن ماجه ، أبو عبدالله محمّد بن يزيد بن ماجه القزوينى ( ت ٢٧٥ هـ ) ، تحقيق : محمّد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .

٦١. سنن أبى داود ، أبو داود سليمان بن أشعث السّجستاني الأزدي ( ت ٢٧٥ هـ ) ، تحقيق : سعيد محمّد اللّخام ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .

٦٢. سنن الترمذى ( الجامع الصحيح ) ، أبو عيسى محمّد بن عيسى بن سوره الترمذى ( ت ٢٧٩ هـ ) ، تحقيق : عبد الرحمن محمّد عثمان ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٣ هـ .

٦٣. سنن الدارمى ، أبو محمّد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمى ( ت ٢٥٥ هـ ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار

- ٦٤ . السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي ( ت ٤٥٨ هـ ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- ٦٥ . السنن الكبرى ، أبو عبد الرحمن بن شعيب النسائي ( ت ٣٠٣ هـ ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٣٤٨ هـ .
- ٦٦ . سنن النسائي ( بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي وحاشيه الإمام السندی ) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي ( ت ٣٠٣ هـ ) ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الثالثة ، ١٤١٤ هـ .
- ٦٧ . السيره الحلبيّه ، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي ( ت ١١ هـ ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- ٦٨ . السيره النبويّه ، إسماعيل بن عمر البصروي الدمشقي ( ابن كثير ) ( ت ٧٤٧ هـ ) ، تحقيق : مصطفى عبد الواحد ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- ٦٩ . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار ، أبو حنيفه القاضي النعمان بن محمد المصري ( ت ٣٦٣ هـ ) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني الجلالى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤١٢ هـ .
- ٧٠ . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ، أبو القاسم عبيدالله بن عبد الله النيسابورى المعروف بالحاكم الحسكائى ( ق ٥ هـ ) ، تحقيق : محمد باقر المحمودى ، طهران : مؤسسه الطبع والنشر التابعه لوزاره الثقافه والإرشاد الإسلامى ، الطبعة الأولى ١٤١١ هـ .
- ٧١ . الصافى فى تفسير القرآن ( تفسير الصافى ) ، محمّد محسن بن شاه مرتضى ( الفيض الكاشانى ) ( ت ١٠٩١ هـ ) ، طهران : مكتبه الصدر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٧٢. صحيح ابن حبان ، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ هـ .
٧٣. صحيح ابن خزيمه ، أبو بكر محمد بن إسحاق السلمى النيسابورى المعروف بابن خزيمه (ت ٣١١ هـ) ، تحقيق : محمد مصطفى أعظمى ، بيروت : المكتبه الإسلاميه ، الطبعه الثالثه ، ١٤١٢ هـ .
٧٤. صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخارى (ت ٢٥٦ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعه الرابعه ، ١٤١٠ هـ .
٧٥. صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى (ت ٢٦١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصححه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .
٧٦. الطرائف فى معرفه مذاهب الطوائف ، أبو القاسم رضى الدين علي بن موسى بن طاووس الحسنى (ت ٦٦٤ هـ) ، مطبعه الخيام قم ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٠ هـ .
٧٧. العدد القويه ، رضى الدين علي بن يوسف الحلّي (ق ٨ هـ) ، تحقيق : مهدي الرجائي ، قم : مكتبه آيه الله المرعشى العامه ، ١٤٠٨ هـ .
٧٨. علل الشرائع ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيد محمد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .
٧٩. عمدہ القارى شرح البخارى ، أبو محمد بدر الدين أحمد العينى الحنفى (ت ٨٥٥ هـ)

( ، مصر : دار الطباعه المنيريه .

٨٠ . عمدہ عيون صحاح الأخبار في مناقب إمام الأبرار (العمده) ، يحيى بن الحسن الأسدي الحلّي المعروف بابن البطريق (ت ٥٦٠ هـ) ، قَمّ : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .

٨١ . عون المعبود (شرح سنن أبي داود) ، محمد شمس الحقّ العظيم الآبادي (ت ١٣٢٩ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

٨٢ . عيون أخبار الرضا عليه السلام ، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمی ، ١٤٠٤ هـ ، بيروت : ملّاسه الأعلمی للمطبوعات .

٨٣ . عيون الأثر في فنون المغازي والشمائل والسير (السيره النبويّه لابن سيّد الناس) ، محمد عبد الله بن يحيى بن سيّد الناس (ت ٧٣٤ هـ) ، بيروت : مؤسسه عزّ الدين ، ١٤٠٦ هـ .

٨٤ . غايه المرام وحبّه الخصام في تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحراني (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيّد علي عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربي ، ١٤٢٢ هـ .

٨٥ . الغدير في الكتاب والسّنّه والأدب ، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الثالثه ، ١٣٨٧ هـ .

٨٦ . فتح الباري شرح صحيح البخاري ، أحمد بن علي العسقلاني (ابن حجر) (ت ٨٥٢ هـ) ، تحقيق : عبد العزيز بن عبد الله بن باز ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٣٧٩ هـ .

٨٧ . فتح القدير الجامع بين فني الروايه

والدرايه من علم التفسير، محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت ١٢٥٠هـ).

٨٨. فرائد السمطين في فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم، إبراهيم بن محمد بن المؤيد بن عبد الله الجويني (ت ٧٣٠هـ)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، بيروت: مؤسسه المحمودي، الطبعة الأولى، ١٣٩٨هـ.

٨٩. الفصول المختاره من العيون والمحاسن، أبو القاسم علي بن الحسين الموسوي المعروف، بالشريف المرتضى وعلم الهدى (ت ٤٣٦هـ)، قم: المؤتمر العالمي بمناسبة ذكرى أليه الشيخ المفيد، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.

٩٠. الفصول المهمه في معرفه أحوال الأئمة، علي بن محمد بن أحمد المالكي المكي المعروف بابن صباغ (ت ٨٥٥هـ)، بيروت: مؤسسه الأعلمي.

٩١. فضائل الصحابه، أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل المعروف بالنسائي (ت ٢٤١هـ)، تحقيق: وصي الله بن محمد عباس، جدّه: دار العلم، الطبعة الأولى، ١٤٠٣هـ.

٩٢. فقه القرآن، سعيد بن عبد الله الراوندي (قطب الدين الراوندي) (ت ٥٧٣هـ)، تحقيق: أحمد الحسيني، قم: مكتبه آيه الله المرعشي النجفي، الطبعة الأولى، ١٣٩٧هـ.

٩٣. الفقيه = كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامي.

٩٤. فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمد بن عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعة الأولى،

٩٥. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري القمي (ت بعد ٣٠٤ هـ)، تحقيق: مؤسس آل البيت، قم: مؤسس آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣ هـ.

٩٦. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩ هـ.

٩٧. الكامل، عبد الله بن عدي، (ت ٣٦٥ هـ)، تحقيق: يحيى مختار غزّاوي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثالثة، ١٤٠٩ هـ.

٩٨. الكامل في التاريخ، أبو الحسن علي بن محمد الشيباني الموصلي المعروف بابن الأثير (ت ٦٣٠ هـ)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى ١٤٠٨ هـ.

٩٩. كتاب الغيبة، الشيخ ابن أبي زينب محمد بن إبراهيم النعماني (ت ٣٤٢ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: مكتبة الصدوق، ١٣٩٩ هـ.

١٠٠. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس الهلالي العامري (ت حوالي ٩٠ هـ)، تحقيق: محمد باقر الأنصاري، قم: نشر الهادي، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.

١٠١. كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، علي بن عيسى الإبليّ (ت ٦٨٧ هـ)، تصحيح: السيد هاشم الرسولي المحلّاتي، بيروت: دارالكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠١ هـ.

١٠٢. كشف المحجّة لثمره المهجه، أبو القاسم رضي الدين علي بن موسى بن طاووس الحسني

(ت ٦٦٤ هـ)، تحقيق: محمد الحسون، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ.

١٠٣. كمال الدين وتمام النعمه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرسين، الطبعة الأولى، ١٤٠٥ هـ.

١٠٤. كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ٩٧٥ هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيانى، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا، بيروت: مؤسسه الرساله، الطبعة الأولى، ١٣٩٧ هـ.

١٠٥. كنز الفوائد، أبو الفتح الشيخ محمد بن علي بن عثمان الكراچكى الطرابلسى (ت ٤٤٩ هـ)، إعداد: عبد الله نعمه، قم: دار الذخائر، الطبعة الأولى، ١٤١٠ هـ.

١٠٦. لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلانى (ت ٨٥٢ هـ)، بيروت: مؤسسه الأعلمی، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦ هـ.

١٠٧. المبسوط في فقه الإمامیه، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسى (ت ٤٦٠ هـ)، تحقيق: محمد علي الكشفي، طهران: المكتبه المرتضويه، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧ هـ.

١٠٨. مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسى (ت ٥٤٨ هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولی المحلاتی والسید فضل الله اليزدی الطباطبائی، بيروت: دار المعرفه، الطبعة الثانيه، ١٤٠٨ هـ.

١٠٩. مجمع



- الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي ( ت ٨٠٧ هـ ) ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .
- ١١٠ . المجموع (شرح المهذب) ، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ) ، بيروت : دار الفكر .
- ١١١ . المحلّي ، أبو محمّد علي بن أحمد بن سعيد (ابن حزم) ( ت ٤٥٦ هـ ) ، تحقيق : أحمد محمّد شاكر ، بيروت : دار الفكر .
- ١١٢ . مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّي (ق ٩٠ هـ) ، قم : انتشارات الرسول المصطفى .
- ١١٣ . مختلف الشيعه ، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي الحلّي ( ت ٧٢٦ هـ ) ، تحقيق : مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرّسين ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعه الأولى ، ١٤١٢ هـ .
- ١١٤ . مدارك الأحكام، السيّد محمّد العاملي، (ت ١٠٠٩ هـ)، قم : مؤسسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعه الأولى، ١٤١٠ هـ .
- ١١٥ . المراجعات ، عبد الحسين شرف الدين العاملي (ت ١٣٧٧ هـ) ، تحقيق : حسين الراضي ، قم : دار الكتاب الإسلامي .
- ١١٦ . المزار ، محمّد مكّي العاملي الجزيني الشهير بالشهيد الأوّل (ت ٧٨٦ هـ) ، تحقيق ونشر : مدرسه الإمام المهدي قم الطبعه الأولى ، ١٤١٠ هـ .
- ١١٧ . مسار الشيعه في مختصر تواريخ الشريعه ، أبو عبد الله محمّد بن محمّد بن نعمان العكبري البغدادي ( ت ٤١٣ هـ ) ، تحقيق : مهدي نجف ، بيروت : دار المفيد للطباعه والنشر ، الطبعه الثانيه

١١٨ . مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النورى ( ت ١٣٢٠ هـ ) ، تحقيق : مؤسس آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١١٩ . المستدرك على الصحيحين ، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابورى ( ت ٤٠٥ هـ ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .

١٢٠ . المسترشد فى إمامه أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى الإمامى ( ق ٥ هـ ) ، تحقيق : أحمد محمودى ، طهران : مؤسسسه الثقافه الإسلاميه لكوشانبور ، الطبعة الأولى ، ١٤١٥ هـ .

١٢١ . مستند الشيعه فى أحكام الشريعه ، العلامة المولى أحمد بن محمد مهدي النراقى ( ت ١٢٤٥ هـ ) ، تحقيق : مؤسسسه آل البيت لإحياء التراث ، مشهد : مؤسسسه آل البيت لإحياء التراث ، ١٤١٥ هـ .

١٢٢ . مسند أبى يعلى الموصلى ، أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى ( ت ٣٠٧ هـ ) ، تحقيق : إرشاد الحق الأثرى ، جدّه : دار القبلة ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١٢٣ . مسند أحمد ، أحمد بن محمد بن حنبل الشيبانى ( ت ٢٤١ هـ ) ، تحقيق : عبد الله محمد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

١٢٤ . مشكل الآثار ، أبو جعفر أحمد بن محمد الأزدي الحجرى الطحاوى ( ت ٣٢١ هـ ) ، بيروت : دار صادر .

١٢٥ . مصباح المتهدّج ، أبو جعفر محمد بن الحسن بن

- علّي بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : عليّ أصغر مرواريد ، بيروت : مؤسسه فقه الشيعه ، الطبعة الأولى ، ١٤١١ هـ .
- ١٢٦ . المصباح في الأدعية والصلوات والزيارات ، تقي الدين إبراهيم بن زين الدين الحارثي الهمداني المعروف بالكفعمي (ت ٩٠٥ هـ) ، قم : منشورات الرضى .
- ١٢٧ . معانى الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمّي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، ١٣٧٩ هـ ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦١ هـ .
- ١٢٨ . المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .
- ١٢٩ . معجم البلدان ، أبو عبد الله شهاب الدين ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (ت ٦٢٦ هـ) بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٩ هـ .
- ١٣٠ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ، بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .
- ١٣١ . معجم قبائل العرب ، عمر رضا كحّاله ، بيروت : مؤسسه الرساله ، ١٤١٤ هـ ، هفتم .
- ١٣٢ . معجم ما استعجم ، عبد الله بن عبد العزيز البكري (ت ٤٨٧ هـ) ، تحقيق : مصطفى السقا ، بيروت : عالم الكتب ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٣ هـ .

. المغنى ، أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامة ( ت ٥٦٢٠ هـ ) ، بيروت : دار الكتاب العربي .

١٣٤ . الملل والنحل ، أبو الفتح محمد بن عبد الكريم الشهرستاني ( ت ٥٥٤٨ هـ ) ، بيروت : دار المعرفه ، ١٤٠٦ هـ .

١٣٥ . مناقب آل أبي طالب ( مناقب ابن شهر آشوب ) ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني ( ت ٥٥٨٨ هـ ) ، قم : المطبعة العلميه .

١٣٦ . المناقب ( المناقب للخوارزمي ) ، للحافظ الموفق بن أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي ( ٥٥٦٨ هـ ) ، تحقيق : مالك المحمودي ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

١٣٧ . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد ( ت ١٠١١ هـ ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : جامعه المدرسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٢ هـ .

١٣٨ . المهذب ، عبد العزيز بن البراج الطرابلسي ( ت ٤٨١ هـ ) ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين ، ١٤٠٦ ش .

١٣٩ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمد بن أحمد الذهبى ( ت ٧٤٨ هـ ) ، تحقيق : على محمد البجاوى ، بيروت : دار الفكر .

١٤٠ . نصب الرايه ، عبد الله بن يوسف الحنفي الزيلعي ( ت ٧٦٢ هـ ) ، القاهره : دار الحديث ، ١٤١٥ ش .

١٤١ . نظم درر السمطين ، محمد بن يوسف الزرندي ( ت ٧٥٠ هـ ) ، إصفهان : مكتبه الإمام أمير المؤمنين ، ١٣٧٧ ش .

١٤٢ . النوادر ( مستطرفات السرائر )

، أبو عبد الله محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ٥٩٨ هـ) ، تحقيق : مؤسسهُ الإمام المهدي عَج ، قم : مؤسسهُ الإمام المهدي عَج ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

١٤٣ . النهاية في غريب الحديث والأثر ، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ٦٠٦ هـ) ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوي ، قم : مؤسسهُ إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، ١٣٦٧ ش .

١٤٤ . نهج الإيمان ، علي بن يوسف بن جبر (ق ٥٧ هـ) ، تحقيق : السيد أحمد الحسيني ، مشهد : مجتمع الإمام الهادي ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .

١٤٥ . نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار ، العلامة محمد بن علي بن محمد الشوكاني (ت ١٢٥٥ هـ) ، بيروت : دار الجيل .

١٤٦ . وسائل الشيعة ، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) ، تحقيق : مؤسسهُ آل البيت ، قم : مؤسسهُ آل البيت لإحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ١٤١٤ هـ .

١٤٧ . ينابيع المودّة لذوي القربى ، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤ هـ) ، تحقيق : علي جمال أشرف الحسيني ، طهران : دارالأسوه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٦ هـ .

**نویسنده، کتب، ناشر**

**ارتباط با نویسنده**

**اشاره**

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.

پیامک خود را به سامانه پیام کوتاه من به شماره ۳۰۰۰۴۵۶۹ بفرستید.

شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می نویسم.

**سامانه پیام کوتاه ۳۰۰۰۴۵۶۹**

**سایت [www.hasbi.ir](http://www.hasbi.ir)**

**ایمیل [khodamian@yahoo.com](mailto:khodamian@yahoo.com)**

**درباره نویسنده**

دکتر مهدی خُدامیان آرانی به سال ۱۳۵۳ در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال ۱۳۶۸ وارد حوزه علمیه کاشان شد و در سال ۱۳۷۲ در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.

ایشان در سال ۱۳۷۶ به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیه قم (دکترای فقه و اصول) را اخذ نمود.

موفقیت وی در کسب مقام اول مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ ۸/۸/۸۸ مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اولین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اول را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجال شیعه از دیگر فعالیت های پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اولین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطی به رتبه برتر دست یافته است و در سال ۱۳۹۰ به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیت های علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از ۵۰ کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمی در جشنواره های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی

از مهمترین ویژگی این آثار می باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی های مکتب شیعه می پردازد و تلاش می کند تا جوانان را با آموزه های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات و ثوق به زیور طبع آراسته شده است.

## کتاب نویسنده

## کتاب فارسی

## اشاره

ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد.

این فهرست کتاب های چاپ شده تا سال ۱۳۹۲ می باشد.

## رمان مذهبی

۱ - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

۲ - قصه معراج: حوادث و شگفتی های معراج پیامبر

۳ - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه(س)

۴ - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا(س)

۵ - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

۶ - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه(س)

۷ - روی دست آسمان: عید غدیر

۸ - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المومنین

۹ - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

۱۰ - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

۱۱ - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

۱۲ - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن(ع)

۱۳-۱۹: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).

۲۰ - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل

کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می باشد (شرح زیارت عاشورا).

۲۱ - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)

۲۲ - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)

۲۳ - داستان ظهور: زیبایی های ظهور امام زمان(ع)

۲۴ - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)

۲۵ - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)

کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آل یاسین می باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می باشد.

### آموزه های دینی

۲۶ - خدای خوبی ها: خداشناسی، توحید ناب

۲۷ - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن

۲۸ - با من مهربان باش: مناجات با خدا

۲۹ - خدای قلب من: مناجات با خدا

۳۰ - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران

۳۱ - در آغوش خدا: زیبایی های مرگ مومن

۳۲ - یک سبد



آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن

۳۳ - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)

۳۴ - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

۳۵ - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه، امام شناسی

۳۶ - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور

۳۷ - آسمانی ترین عشق: فضیلت محبت به اهل بیت(ع)

۳۸ - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی بهتر

۳۹ - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و مادر

۴۰ - سمت سپیده: ارزش علم دانش

۴۱ - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و اندیشه

۴۲ - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و شادمانی

۴۳ - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به مردم

۴۴ - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در مسجد

۴۵ - راز شکرگزاری: شکر نعمت های خدا

۴۶ - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل

۴۷ - معجزه دست دادن: آثار دست دادن، ارتباط اجتماعی

### کتاب عربی

۴۹ - تحقیق «فهرست سعد» .

۵۰ - تحقیق «فهرست الحمیری» .

۵۱ - تحقیق «فهرست حمید» .

- ۵۲ - تحقیق « فهرست ابن بَطَّه » .
- ۵۳ - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- ۵۴ - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- ۵۵ - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- ۵۶ - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- ۵۷ - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- ۵۸ - الصحيح في فضل الزياره الرضويه .
- ۵۹ - الصحيح في البكاء الحسيني .
- ۶۰ - الصحيح في فضل الزياره الحسينيه .
- ۶۱ - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س) .
- ۶۲ - صرخه النور .
- ۶۳ - إلى الرفيق الأعلى .

## نشر و ثوق

(ناشر همه کتاب های فارسی، نشر و ثوق می باشد).

انتشارات و ثوق از سال ۱۳۷۶ فعالیت خود را در حوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از ۳۵۰ عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات و ثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال ۱۳۸۶ شروع شده است و تاکنون توانستم ۴۸ عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره

کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نماییم.

**خرید کتاب های فارسی نویسنده**

**تلفکس: ۰۲۵۳-۷۷ ۳۵ ۷۰۰**

**همراه: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۵۸ ۳۹**

**خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق: [www.Nashrvosoogh.com](http://www.Nashrvosoogh.com)**

**سامانه پیام کوتاه نشر وثوق ۳۰۰۰۴۶۵۷۷۳۵۷۰۰**

۱. إن رسول الله صلى الله عليه و آله أقام بالمدينه عشر سنين لم يحجّ: الكافي ج ۴ ص ۲۴۵، تهذيب الأحكام ج ۵ ص ۴۵۵، مستطرفات السرائر ص ۵۵۱، فقه القرآن للراوندى ج ۱ ص ۲۶۶، تفسير الصافي ج ۳ ص ۳۷۳، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۱۴۶.

۲. أقام خالد على القوم ستّه أشهر يدعوهم... الإرشاد ج ۱ ص ۶۲، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۳، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۴۱۰.

۳. بعث رسول الله صلى الله عليه و آله عليّاً عليه السلام إلى اليمن ليدعوهم إلى الإسلام... أعلام الورى ج ۱ ص ۲۵۷، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳۶۰. ۴. وايم الله، لأن يهدى الله على يديك رجلاً... الكافي ج ۵ ص ۲۸، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۱۴۱، مشكاة الأبرار ص ۱۹۳، بحار الأنوار ج ۹۷ ص ۳۴. ۵. سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وقد سُئل: بأى لغه خاطبك ربك ليله المعراج... تفسير الصافي ج ۳ ص ۱۷۷، كشف الغمه ج ۱ ص ۱۰۳، ينابيع الموده ج ۱ ص ۲۴۶. ۶. ليله أسرى بي إلى السماء، كلمنى ربى جلّ جلاله... فقال: إن علينا حجتى بعدك على خلقى... الجواهر السنیه ص ۲۳۰، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۴۰. ۷. سمعتُ النداء من ورائى: يا محمّد أحبّ علينا، يا محمّد أكرم علينا... اليقين ص ۴۲۷، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۴۲۷. ۸.

بلغ من حجّ مع رسول

اللّه من أهل المدينة وأهل الأطراف والأعراب سبعين ألف إنسان: الاحتجاج ج ١ ص ٦٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٢، تفسير الصافي ج ٢ ص ٥٣، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٧٣. ٩. فأسلمت همدان كلّها في يوم واحد، فكتب عليّ عليه السلام إلى رسول الله...: الاستيعاب ج ٣ ص ١١٢١، الكامل لابن الأثير ج ٢ ص ٣٠٠، السيره الحلبيه ج ٣ ص ٢٢٥، أعلام الوري ج ١ ص ٢٥٨. ١٠. همدان قبيله كبيره من اليمن: الكامل لابن الأثير ج ١ ص ٢٦، معجم قبائل العرب ج ٣ ص ١٢٢٤. ١١. فلما قرأ كتابه خزّ ساجداً، ثمّ جلس...: الاستيعاب ج ٣ ص ١١٢١، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٣٩٠، التنبيه والإشراف ص ٢٣٨. ١٢. كاتب أمير المؤمنين عليه السلام بالتوجه إلى الحجّ من اليمن...: الإرشاد ج ١ ص ١٧١، مستدرك الوسائل ج ٨ ص ٨٤، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٣٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٤. ١٣. فخرج صلى الله عليه و آله بهم لخمس بقين من ذى القعدة: سنن النسائي ج ٥ ص ١٥٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٥ ص ٦، السنن الكبرى للنسائي ج ٢ ص ٣٥٠، مسند أبي يعلى ج ٤ ص ٩٣، البدايه والنهائيه ج ٥ ص ١٢٧، السيره النبويه لابن كثير ص ٢١٤. ١٤. لَمَّا أوحى الله تعالى إلى إبراهيم أن أذن في الناس بالحجّ...: الكافي ج ٤ ص ٣٣٥، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢٩٤، علل الشرائع ج ٢ ص ٤١٦، وسائل الشيعه ج ١٢ ص ٣٧٤، وراجع: الدرّ المنثور ج ٤ ص ٣٤٥، تاريخ مدينه دمشق ج ٦ ص ٢٠٦. ١٥. فقال رسول

اللّٰهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: اللهُ أَكْبَرُ، قَدْ سَقَتْ أَنَا سِتًّا وَسِتِّينَ: كَشَفَ الْغَمَّةَ ج ١ ص ٢٣٦، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٥. ١٦. ثمّ خرج حتّى أتى المسجد الذى عند الشجرة، فصلّى فيه الظهر، ثمّ عزم بالحجّ...: الكافي ج ٤ ص ٢٤٥، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٤٥٥، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢١٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١٠ ص ٣٥١. ١٧. واجتمعوا لحجّ رسول الله صلى الله عليه وآله، وإنّما كانوا تابعين ينظرون ما يلبّون به ويتبعونه...: الكافي ج ٤ ص ٢٤٥، الحدائق الناضرة ج ١٤ ص ٣١٦، الفصول المهمّة للحزب العاملى ج ١ ص ٦٤٩، منتقى الجمان ج ٣ ص ١٢٢، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٩٠. ١٨. به شخصى كه لباس احرام به تن كند وذكر لبيك بگوید «مُحْرِمٌ» مى گویند. ١٩. فلمّا كان بالغميم اعترض المشاه، فصفّوا صفوفاً، فشكوا إليه المشى...: إمتاع الأسماع ج ٢ ص ١٠٧. ٢٠. ودخل مكة لأربع مضين من ذى الحجّة: صحيح ابن خزيمة ج ٤ ص ٣٦٣، المعجم الكبير ج ٧ ص ١٢٧، وسائل الشيعة ج ١٣ ص ١٩٩. ٢١. كان استلمه فى أوّل طوافه: الكافي ج ٤ ص ٢٤٥، مستند الشيعة ج ١٢ ص ١٥٩، وسائل الشيعة ج ١١ ص ١٢٤؛ فاستلمه وفاضت عيناه بالبكاء...: تلخيص الحبير ج ٧ ص ٣١٧، المستدرک للحاكم ج ١ ص ٤٥٥، صحيح ابن خزيمة ج ٤ ص ٢١٢، سبل الهدى والإرشاد ج ٨ ص ٤٦٢. ٢٢. ثمّ وضع شفّته عليه بيكى طويلاً...: سنن ابن ماجه ج ٧ ص ٩٨٢، تهذيب الكمال ج ٢٦ ص ٢٤٢، ميزان الاعتدال ج ٣ ص ٦٧٦. ٢٣. كان ملكاً من

عظماء الملائكة عند الله، فلما أخذ الله من الملائكة الميثاق...: الكافي ج ٤ ص ١٨٦، علل الشرائع ج ٢ ص ٤٣٠، مختصر بصائر الدرجات ص ٢٢١، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢٦٩. ٢٤. إنَّ الله يباهى بالطائفين: مجمع الزوائد ج ٣ ص ٢٠٨، تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٦٩، مسند أبي يعلى ج ٤ ص ٣٣٠، الجامع الصغير ج ١ ص ٢٨١، كنز العمال ج ٥ ص ٤٩، لسان الميزان ج ٣ ص ٢٢٦؛ يُنزل الله في كلِّ يوم مئة وعشرون رحمه، ستون منها للطائفين: المعجم الكبير ج ١١ ص ١٠٢، الكامل لابن عدي ص ٢٧٨، تفسير مجمع البيان ج ١ ص ٣٨٣، فيض القدير ج ٢ ص ٤٠٢، وراجع: المحاسن ج ١ ص ١٤٥، الكافي ج ٤ ص ٢٤٠. ٢٥. مَنْ طاف بالبيت سبعا يحصيه، كتبت له...: السنن الكبرى ج ٥ ص ١٧٦، الدرر المنتور ج ٤ ص ٣٥٨؛ مَنْ طاف بهذا البيت أسبوعاً...: الكافي ج ٤ ص ٤١١، وسائل الشيعة ج ١٣ ص ٣٠٣. ٢٦. لَمَّا أوحى الله تعالى إلى إبراهيم أن أذن في الناس بالحج...: الكافي ج ٤ ص ٣٣٥، دعائم الإسلام ج ١ ص ٢٩٤، علل الشرائع ج ٢ ص ٤١٦، وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٣٧٤، وراجع: الدرر المنتور ج ٤ ص ٣٤٥، تاريخ مدينة دمشق ج ٦ ص ٢٠٦. ٢٧. ثمَّ رجع إلى الركن فاستلمه...: صحيح مسلم ج ٤ ص ٤٠، سنن الدارمي ج ٢ ص ٤٦، الثقات لابن حبان ج ٢ ص ١٢٥، البدايه والنهايه ج ٥ ص ١٧٧، المجموع ج ٨ ص ٥٠، المغنى لابن قدامة ج ٣ ص ٤٠٣. ٢٨. إنَّ رسول

اللّٰه كان إذا يقف على الصفا يكبر ثلاثاً...: السنن الكبرى للنسائي ج ٥ ص ٢٤٠. ٢٩. فرقى عليه حتّى رأى البيت، فاستقبل القبلة وقال:...أنجزّ وعده وهزّم الأحزاب وحده: مسند أحمد ج ٣ ص ٣٧٠، صحيح مسلم ج ٤ ص ٤٠، سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٠٢٣، عون المعبود ج ٥ ص ٢٥٦، عيون الأثر ج ٢ ص ٣٤٣، الأذكار النوويه ص ١٩٦، المحلّي ج ٧ ص ١٢٠. ٣٠. ثمّ صعد على الصفا فقام بقدر ما يقرأ الإنسان سورة البقره: الكافي ج ٤ ص ٢٥٠، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢٢٤. ٣١. فَمَنْ كان منكم ليس معه هدى فليحلّ وليجعلها عمره: صحيح مسلم ج ٤ ص ٤٠، سنن الدارمي ج ٢ ص ٤٦، صحيح ابن حبان ج ٩ ص ٢٥٥، الدرر لابن عبد البرّ ص ٢٦٢، نصب الرايه ج ٣ ص ١٢٩، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٤٠٤؛ وأمر من لم يكن ساق الحجّ أن يطوف وأن يسعى ويقصّر: مسند أحمد ج ١ ص ٢٤١، صحيح البخارى ج ٢ ص ١٥١، صحيح مسلم ج ٤ ص ٣٣، سنن أبى داود ج ١ ص ٤٠١، فتح البارى ج ٣ ص ٣٣٥، صحيح ابن حبان ج ٩ ص ٢٣٧. ٣٢. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بمكّه بالبطحاء هو وأصحابه، ولم ينزل الدور...: الكافي ج ٤ ص ٢٤٦، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٤٥٦، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢١٥. ٣٣. أما تستحيون تخرجون رؤوسكم تقطّر من الغسل ورسول الله على إحرامه؟: مستدرك الوسائل ج ٨ ص ٨٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٦. ٣٤. ما لى أراك يا عمر محرماً؟

أسقت هدياً؟: الإرشاد ج ١ ص ١٧٤، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٦. ٣٥. قد علمت أنّ النبيّ فعله وأصحابه، ولكنّي كرهت أن يظّلوا مُعرّسين بهنّ في الأراك ثمّ يروحون في الحجّ تقطّر رؤسهم: مسند أحمد ج ١ ص ٥٠، صحيح مسلم ج ٤ ص ٤٦، سنن ابن ماجه ج ٢ ص ٩٩٢، سنن النسائي ج ٥ ص ١٥٣، السنن الكبرى للبيهقي ج ٥ ص ٢٠. ٣٦. يَلْمَم، ميقات كساني است كه از طرف يمن به سوى مكّه مى آيند. ٣٧. وخرج أمير المؤمنين بمن معه من المعسكر الذي صحبه إلى اليمن... وخلف عليهم رجلاً منهم: الإرشاد ج ١ ص ١٧٢، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٤. ٣٨. فوجد ريحاً طيباً، ووجد عليها ثياباً مصبوغه، فقال: ما هذا يا فاطمه؟...: الكافي ج ٤ ص ٢٤٦، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٤٥٦، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢١٥. ٣٩. قلت: «اللهم إهلاً كإهلال نبيك»، وسقتُ معي من الئيدن أربعاً وثلاثين يَدنه: الإرشاد ج ١ ص ١٧٢، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٤. ٤٠. فلما دخلوا مكّه كثرت شكاياتهم... ارفعوا ألسنتكم عن عليّ بن أبي طالب: الإرشاد ج ١ ص ١٧٣، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٥. ٤١. فلما كان يوم الترويه عند الزوال أمر الناس أن يغسلوا ويهلّوا بالحجّ: المبسوط للطوسي ج ١ ص ٣١٠، النهاية ص ٢٠٧، المهذب ج ١ ص ٢٤٣، السرائر ج ١ ص ٥٢٣، البدايه والنهايه ج ٥ ص ١٨٧، السيره النبويه لابن كثير ج ٤ ص ٣٣٧. ٤٢. ذهب المشهور إلى أنّ يوم العرفه من حجّه الوداع تاسع ذى الحجّه، كان يوم الجمعة، راجع:



تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٢٧٣، تفسير جامع البيان ج ٦ ص ١٠٥؛ وكان في حجّه الوداع بعرف يوم الجمعة: المغنى لابن قدامة ج ٢ ص ١٩٤. ٤٣. من الذنوب ذنوب لا يُغفر إلا بعرفات... دعائم الإسلام ج ١ ص ٢٩٤، مستدرک الوسائل ج ٨ ص ٣٧، بحار الأنوار ج ٩٦ ص ٥٠. ٤٤. قال لإبراهيم عليه السلام هناك: اعترف بذنبك... المحاسن ج ٢ ص ٦٤، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١٩٦، علل الشرائع ج ١ ص ٤٣٦. ٤٥. فجعل الناس يتدرون أخفاف ناقته... أيها الناس، ليس موضع ناقتي: مختلف الشيعة ج ٤ ص ٢٣٤، مدارك الأحكام ج ٧ ص ٤١٣، ذخيره المعاد ج ١ ص ٦٥٢، جواهر الكلام ج ١٩ ص ٤٩، الكافي ج ٤ ص ٢٤٧، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢١٦. ٤٦. ثم استقبل القبلة، فلم يزل واقفاً حتى غربت الشمس: سنن الدارمي ج ٢ ص ٤٨، الاستذكار ج ٤ ص ٢٩٨، التمهيد ج ٢٤ ص ٤٢٦، السيره النبويه لابن كثير ج ٤ ص ٣٥٤. ٤٧. يا محمد، إن الله يقرؤك السلام... فاعهد عهدك وقدم وصيكتك: الاحتجاج ج ١ ص ٦٩، اليقين لابن طاووس ص ٣٤٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٢. ٤٨. فخشي رسول الله قومه وأهل النفاق والشقاق أن يتفرقوا ويرجعوا إلى جاهليه... المصادر السابقه. ٤٩. عليّ كان قد قتل من قريش وغيرهم من القبائل قتلى كلّ واحد منهم... إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٠. ٥٠. إن رسول الله وقف بعرفات، فلما همت الشمس أن تغيب... الكافي ج ٤ ص ٤٦٤، وسائل الشيعة

ج ١٣ ص ٥٥٩. ٥١. ثم أفاض وأمر الناس بالدَّعَاة، حتَّى انتهى إلى المزدلفه وهو المشعر الحرام، فصلَّى المغرب والعشاء الآخرة...: الكافي ج ٤ ص ٢٤٧، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٤٥٧، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢١٦. ٥٢. ثم استقبل قبله فدعاه وكبره وهلَّله ووحدَه، فلم يزل واقفاً حتَّى أسفر...: صحيح مسلم ج ٤ ص ٤٢، السنن الكبرى للبيهقي ج ٥ ص ٨، سنن أبي داود ج ١ ص ٤٢٧، صحيح ابن حبان ج ٩ ص ٢٥٨. ٥٣. فأفاض رسول الله السكينة والوقار والدعة، وأفاض بذكر الله تعالى...: علل الشرائع ج ٢ ص ٤٤٤، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٦٣٧، بحار الأنوار ج ٩٦ ص ٢٦٧. ٥٤. حرَّك ناقته وهو يقول: واقبل توبتي، وأجب دعوتي: تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٦٣٧، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٤٦٨، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٢٢. ٥٥. قال لإبراهيم عليه السلام: تمنَّ على ربِّك ما شئت: عيون أخبار الرضا عليه السلام ج ١ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ٩٧. ٥٦. فرماه بسبع حصيات يكبر مع كلِّ حصاه: المجموع ج ٨ ص ٢٤٣، جامع البيان ج ١ ص ٧٧٠، تفسير الثعلبي ج ٢ ص ١١٠، تفسير البغوى ج ١ ص ١٧٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٥. ٥٧. وعنده ظهر له إبليس، ثم أمره بالذبح...: تفسير القمى ج ٢ ص ٢٢٤، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٢٧، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢٣٧؛ إنَّ الجمار إنَّما رُميت لأنَّ جبرئيل حين أرى إبراهيم المشاعر برز له إبليس...: قرب الإسناد ص ١٤٧، بحار الأنوار ج ١٢ ص ١٠٢.

٥٨ . له بكلّ حصاه يرمى به تحطّ عنه كبيره موبقه: الكافي ج ٤ ص ٤٨٠، بحار الأنوار ج ٩٦ ص ٢٧٣ . ٥٩ . صدقت نيته كانت أوّل قطره... دعائم الإسلام ج ١ ص ١٨٤ . ٦٠ . أيها الناس، اسمعوا واعقلوا، فإنّي لا أدري لعلّي لا ألقاكم بعد عامي هذا: تحف العقول ص ٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٣، وراجع: تفسير الألوّسى ج ٦ ص ١٩٧، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٤٠٢، تاريخ ابن خلدون ج ٢ ص ٥٨، السيره النبويه لابن هشام ج ٤ ص ١٠٢٢ . ٦١ . ثمّ ركب رسول الله صلى الله عليه وآله فأفاض إلى البيت وصلى بمكّه الظهر: صحيح مسلم ج ٤ ص ٤٢، السنن الكبرى ج ٨ ص ٨، صحيح ابن حبان ج ٩ ص ٢٥٩، سبل السلام ج ٢ ص ٢٠٠، نيل الأوطار ج ٥ ص ١٥١، المحلّي ج ٧ ص ١٢١ . ٦٢ . فلما كان آخر يوم من أيام التشريق أنزل الله عليه: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» : إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٢، تفسير القمّي ج ١ ص ١٧٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٤ . ٦٣ . صلّ في مسجد الخيف... فإنه قد صلّى فيه ألف نبىّ: الكافي ج ٤ ص ٥١٩، تهذيب الأحكام ج ٥ ص ٢٧٤، وسائل الشيعه ج ٥ ص ٢٦٨ . ٦٤ . فجاء إلى مسجد الخيف فدخله ونادى: الصلاة جامعه... إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٩ . ٦٥ . مائده: ٥٥ . ٦٦ . فوافى في مكّه مع الرسول صلى الله عليه وآله، ثمّ توجه علىّ عليه السلام يوماً نحو الكعبه يصلّى، فلما ركع أتاه سائل فتصدّق بحلقه خاتمته، فأنزل الله...:

إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤١، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٨. ٦٧. فرائد السمطين ج ١ ص ٣٣٤، نظم درر السمطين ص ١٣٢. ٦٨. إن أفئدتنا لا تقوى على ذلك أبداً مع الطاعة له، فنسأل رسول الله أن يُبدله لنا: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٨. ٦٩. أخرجت من مالي صدقه يتصدق بها عني وأنا راعع أربعاً وعشرين مره على أن ينزل فيّ مثلما نزل في عليّ، فما نزل شيء: شرح الأخبار ج ٢ ص ٣٤٦، سعد السعود ص ٩٧، مستدرک الوسائل ج ٧ ص ٢٥٨. ٧٠. فخرج منهم أربعة نفر إلى مكّه، ودخلوا الكعبه وتعاهدوا وكتبوا...: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٣، تفسير الصافي ج ٢ ص ٦٩، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٤؛ فدخلوا الكعبه فكتبوا بينهم كتاباً، إن مات محمّد...: تفسير القمّي ج ٢ ص ٣٥٦. ٧١. راجع: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٥. ٧٢. أذن النبيّ صلى الله عليه و آله بالرحيل نحو المدينه فارتحلنا: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٩. ٧٣. ورجع من مكّه وقد شيّعه خمسه آلاف من أهل مكّه...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، غايه المرام ج ٣ ص ٣٢٦؛ وقد شيّعه من مكّه اثنا عشر ألف رجل من اليمن، وخمسه ألف رجل من المدينه: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٥. ٧٤. ونزل عليه في اليوم الثالث، وكان رسول الله بموضع يقال له غدیر خمّ...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ٧٥. فخرج رسول الله حتّى نزل الجحفة، فلمّا نزل القوم

وأخذوا منازلهم: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٠. ٧٦. فاصله مكّه تا جحفه حدود ١٨٩ كيلومتر است، از مكّه تا فرودگاه شهر رابغ ١٨٠ كيلومتر است از آنجا تا جحفه ٩ كيلومتر می باشد، اما در بعضی از كتب فقهي این فاصله ٢٢٠ كيلومتر ذكر شده است. ٧٧. وكان في حَجّه الوداع بعرف يوم الجمعة: المغني لابن قدامة ج ٢ ص ١٩٤، وراجع: تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٢٧٣، جامع البيان ج ٦ ص ١٠٥، عمده القارى ج ١٨ ص ١٩٩، سنن الترمذى ج ٤ ص ٣١٦. وأنت خير بآنه بناءً على هذا يكون يوم الغدير الثامن عشر ذى الحَجّه يوم الأحد، كما أُشير إليه في هامش الغدير ج ١ ص ٧٨. ٤٢. كان معه من الصحابه ومن الأعراب وممن يسكن حول مكّه والمدينه مئه وعشرون ألفاً...: العدد القويّه ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٠. ٧٩. غدير خمّ على ثلاثه أميال من الجُحفه: الغدير ج ٤ ص ٣٠٢، عمده القارى ج ٢ ص ٢١٨، الفصول المهمه لابن الصبّاغ ج ١ ص ٢٤٥، تاج العروس ج ١٦ ص ٢٢٥. ٨٠. بين الجُحفه والبحر نحو من من سته أميال: معجم البلدان ج ٢ ص ١١١. ٨١. هذا الغدير تصبّ فيه عين، وحوله شجر كبير: معجم البلدان ج ٢ ص ٣٨٩، معجم ما استعجم ج ٢ ص ٣٦٨؛ وحوله شجر كثير ملتفّ، وهى الغيضة التى تُسمّى خمّ: معجم ما استعجم ج ٢ ص ٨. ٨٢. خمّ: موضع غدير خمّ، من خممت البيت أى كنسته، فكأنّها سُمّيت بذلك لنقائها... وقيل: هو على ثلاثه أميال من الجُحفه: معجم البلدان ج ٢

ص ٣٨٩. ٨٣. أتاه جبرئيل على خمس ساعات مضت من النهار...: الاحتجاج ج ١ ص ٧٠، اليقين ص ٣٤٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٣. ٨٤. مائده: ٦٧. ٨٥. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله من حجه الوداع، نزل عليه جبرئيل فقال: «يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...»: الكافي ج ١ ص ٢٩٥، شرح الأخبار ج ٢ ص ٣٤٧، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٤٨٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٤، تفسير فرات ص ١٢٤، الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، الاحتجاج ج ١ ص ٧٠، كشف الغمّه ج ١ ص ٣١٨، سعد السعود ص ٧٠، المزار للشهيد الأول ص ٧٦، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، المناقب للخوارزمي ص ٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٦، و ج ٣٧ ص ١١٥، فتح القدير ج ٢ ص ٦٠، الممل والنحل ج ١ ص ١٦٣، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٣٩١، ينابيع المودّه ج ٢ ص ٢٤٩. ٨٦. أنيخوا ناقتي، فو الله ما أبرح من هذا المكان حتى أبلغ رساله ربّي...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ٨٧. فأمره أن يردّ من تقدّم منهم ويحبس من تأخر عنهم: روضه الواعظين ص ٩٠، اليقين ص ٣٤٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٥٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٤. ٨٨. «مغيلان»: نام درختي است خاردار، شبيه به درخت افاقيا كه به عربى به آن سيمر گویند: لغتنامه دهخدا. ٨٩. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بين مكّه والمدينه عند سيمرات خمس دوحاتٍ عظام...: تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٢١٦، الغدير ج ١ ص ٣١؛ فأمر رسول

اللَّهِ فَقَمَّتِ السَّمَرَاتُ...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢. ٩٠. نزل رسول الله صلى الله عليه وآله بين مكة والمدينة عند سمرات خمس دوحاتٍ عظام...: تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢١٦، الغدير ج ١ ص ٣١؛ فأمر رسول الله فقمت السمرات...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢؛ فدعى المقداد وسلمان وأبا ذر وعمار... أن يعمدوا إلى أصل الشجرتين فيقوموا ما تحتها فكسحوه: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣١. ٩١. وأمر بما تحت الشجر من شوكٍ فقم: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٧٩؛ فكس أناس ما تحت السمرات: تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢١٦. ٩٢. فأمر رسول الله صلى الله عليه وآله أن يقم ما تحتهن ويُنصب له من الأحجار كهيته المنبر...: روضه الواعظين ص ٩١٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٤؛ وأمرهم أن يضعوا الحجارة بعضها على بعض كقامه رسول الله صلى الله عليه وآله: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥. ٩٣. أمر أن يؤى بأحلاس دوابنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها على بعض، ثم ألقينا عليها ثوباً: تفسير العياشي ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢؛ وأمر أن يُنصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ٩٤. وظلل لرسول الله صلى الله عليه وآله بثوبٍ على شجره من الشمس: مسند أحمد ج ٤ ص ٣٧٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٨٧. ٩٥. لما كان يوم غدیر خم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله منادياً فنادى: «الصلاة جامعته»: الأمالي للصدوق ص ٦٧، روضه الواعظين ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٢؛ أمر رسول الله بالدوحات في غدیر خم فقم، ثم نودي: «الصلاة جامعته»: قرب الإسناد ص ٥٧، التحصين

ص ٥٧٨، نهج الإيمان لابن جبر ص ٩١؛ وانتهى إلينا رسول الله صلى الله عليه و آله فنأدى: «الصلاه جامعه»: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥؛ فنزلنا بغدير خمّ، فنودى فينا: «الصلاه جامعه»: العمده لابن البطريق ص ٩٢، ذخائر العقبي ص ٧٦، المراجعات ص ٢٤٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤٩. ٩٦. وإنّ منّا لمن يضع رداءه على رأسه وبعضه تحت قدميه من شدّه الحرّ: العمده ص ١٠٤، الطرائف ص ١٤٣. ٩٧. إنّ الناس تنخّوا عن النبيّ، وأمر عليّاً فجمعهم: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٣. ٩٨. ثمّ نودى بالصلاه فصلى بأصحابه ركعتين، ثمّ أقبل... الخصال ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢١. ٩٩. حتّى إذا كنّا بالجحفه بغدير خمّ صلى الظهر...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩١. ١٠٠. أيها الناس، هل تسمعون؟ فإني رسول الله إليكم...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩١. ١٠١. مائده: ٦٧، أيها الناس، إنّه لم يكن نبيّ من الأنبياء ممّن كان قبل إلاّ وقد عمّر، ثمّ دعاه الله فأجابه...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١؛ قال: كأنّي دُعيت فأجبت...: فضائل الصحابه ص ١٥، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٠٩، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٤، السنن الكبرى للنسائي ج ٥ ص ١٣٠، خصائص أمير المؤمنين للنسائي ص ٩٣، المعجم الكبير ج ٥ ص ١٦٦، تفسير الآلوسی ج ٦ ص ١٩٤، أنساب الأشراف ص ١١٠. ١٠٢. نشهد أنّك بلغت ونصحت وأديت ما عليك...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١. ١٠٣. ودعا أمير المؤمنين فرقى معه حتّى قام عن



يمينه...: الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٧. ١٠٤. سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدِير خَمِّ وهو يقول: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ...: شرح الأخبار ج ٢ ص ٤٨١، وراجع: كمال الدين ص ٢٣٤، كشف المحجّه ص ٧٦، فضائل الصحابه ص ١٥، المستدرک ج ٣ ص ١٠٩، السنن الكبرى ج ٥ ص ٤٥، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ١٢٢، تفسير الألوسی ج ٦ ص ١٩٤. ١٠٥. قام فينا (رسول الله صلى الله عليه وآله) يوماً خطيباً بماءٍ يُدعى خَمِّ، وقال: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ ... أُذَكِّرُكُمْ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي. ثلاث مرّات: صحيح ابن حبان ج ٤ ص ٦٣، المعجم الكبير ج ٥ ص ١٨٣، تاريخ مدينة دمشق ج ٤١ ص ١٩. ١٠٦. فقال النبي صلى الله عليه وآله: مَنْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانياً...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٩. ١٠٧. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذی ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفه الأحوذی ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبي يعلى ج

١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البر ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمّال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدرّ المنثور ج ٢ ص ٢٥٩. ١٠٨. من كنت مولاه فعليّ مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ٥٠٦، ينابيع المودّة ج ١ ص ١٠٤، ج ٣ ص ١٤٢، الطرائف ص ١٤٤، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٩٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٤. ١٠٩. ثمّ ضرب يده إلى عضده فرفعه... حتّى صارت رجله مع ركبته رسول الله صلى الله عليه وآله: الاحتجاج ج ١ ص ٧٦، التحصين ص ٥٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٩. ١١٠. معاشر الناس، هذا عليّ أخي ووصيّى وواعى علمى...: المصادر السابقه. ١١١. هل سمعتم؟ فقالوا: اللهمّ بلى، قال: فأقررتهم؟ قالوا: بلى...: تفسير العيّاشى ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢. ١١٢. يا رسول الله، ما تأويل هذا؟ فقال: من كنت نبيّه فهذا عليّ أميره: تفسير فرات ص ٥١٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩٤. ١١٣. ما من علم إلاّ وقد علّمته عليّاً...: الاحتجاج ج ١ ص ٧٤، التحصين ص ٥٨٢، تفسير الصافى ج ٢ ص ٥٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٨؛ معاشر الناس، هذا عليّ، أنصركم لى وأحقّكم بى، وأقربكم إلّى وأعزّكم عليّ: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٠. ١١٤. معاشر الناس، ذرّيه كلّ نبيّ من صلبه، وذرّيتى من صلب عليّ: روضه

الواعظين ص ٩٥، التحصين ص ٥٨٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٠. ١١٥. إنا صراط الله المستقيم... ثم علي من بعدى: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، التحصين ص ٥٨٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢. ١١٦. تغابن: ٨. ١١٧. فضائل علي بن أبي طالب عند الله عز وجل وقد أنزلها في القرآن أكثر من أن أحصيها... من يطع الله ورسوله وعلياً والأئمة الذين ذكرتهم، فقد فاز فوزاً مبيناً: روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٣. ١١٨. معاشر الناس، فآمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثم في عليّ، ثم النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ١ ص ٧٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، اليقين ص ٣٥٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إن خاتم الأئمة منّا القائم المهدي... روضه الواعظين ص ٩٧، الاحتجاج ج ١ ص ٨٠، التحصين ص ٥٨٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣. ١١٩. وأمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب: الكافي ج ١ ص ٢٨٩، دعائم الإسلام ج ١ ص ١٥، كتاب سليم بن قيس ص ١٤٥، الأمل للطوسي ص ٥٦٠، الاحتجاج ج ١ ص ١٠٦، ينابيع المودة ج ٣ ص ٣٦٩. ١٢٠. لَمَا نَزَلَتْ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»، قال النبيّ: الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ٤٦٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٦. ١٢١. مائده: ٣. ١٢٢. فقام بولايه عليّ عليه السلام يوم غدیر ختم... فأَنْزَلَ اللهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»: الكافي ج ١ ص ٢٨٩، وراجع: دعائم

الإسلام ج ١ ص ١٥، الأمل للصدوق ص ٥٠، روضه الواعظين ص ٣٥٠، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٦٢، اليقين ص ٢١٢، بشاره المصطفى ص ٣٢٨، المناقب للخوارزمي ص ١٣٥، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٩٦، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢٨٤، تاريخ مدينه دمشق ج ٤٢ ص ٢٣٣، البدايه والنهائيه ج ٧ ص ٣٨٦. ١٢٣. يا قوم، هُنُونِي هُنُونِي... مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٣٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٩؛ معاشر الناس، قولوا الذي قلت لكم، وسَلِّمُوا عَلَى عَلِيِّ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ...؛ ومن جاء بعده من الأئمه مني...: روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٣، تفسير الصافي ج ٢ ص ٦٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٠٥. ١٢٤. فنادته القوم: نعم سمعنا وأطعنا أمر الله وأمر رسوله...: روضه الواعظين ص ٩٩، تفسير الصافي ج ٢ ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١٢٥. وأمر عليّاً عليه السلام أن يجلس في خيمه له بإزائه...: الإرشاد ج ١ ص ١٧٦، كشف الغمّه ج ١ ص ٢٣٨، أعلام الوري ج ١ ص ٢٦٢. ١٢٦. عمّني رسول الله صلى الله عليه وآله يوم غدیر خمّ بعمامه...: شرح الأخبار ج ١ ص ٣٢١، السنن الكبرى للبيهقي ج ١٠ ص ١٤، مسند أبي داود الطيالسي ص ٢٣، نظم درر السمطين ص ١١٢، الكامل لابن عدي ج ٤ ص ١٧٣، ميزان الاعتدال ج ٧ ص ٣٩٦؛ إنّ رسول الله عمّم عليّ بن أبي طالب عمامته السحاب: الغدير ج ١ ص ٢٩٢. ١٢٧. لَمَّا نَصَّ عَلَى أمير المؤمنين بالإمامه في ابتداء الأمر، جاءه قوم من قريش...: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٧٥٥، تنزيه

الأنبياء للشيخ المرتضى ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ١٧ ص ٧١. ١٢٨. كان من قول رسول الله بغدير خم: سلّموا على عليّ يا مره المؤمنين، فقالوا: من الله ورسوله؟ فقال: نعم، حقاً من الله ورسوله: الاحتجاج ص ١٠٨، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٦٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٨٢. ١٢٩. فقال له عمر: بخ بخ يا بن أبي طالب، أصبحت مولاي... روضه الواعظين ص ٣٥٠، الإرشاد ج ١ ص ١٧٧، العمده ص ١٩٥. ١٣٠. وكان أوّل من هنأه بذلك عمر بن الخطّاب، فقال له: بخ بخ يا بن أبي طالب... مسار الشيعة ص ٣٩. ١٣١. إنّ هذا يوم عظيم الشأن، فيه وقع الفرج... مصباح المتهدّد ص ٧٥٥، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٥٧، المصباح ص ٦٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٤. ١٣٢. فجاءت الأبالسة إلى إبليس الأكبر، وحثوا التراب على رؤوسهم... تفسير القمّي ج ٢ ص ٢١٠، تفسير الصافي ج ٤ ص ٢١٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٠. ١٣٣. هل عرفتم الفارس؟ ذلك جبرئيل عرض عليكم... مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٣٩، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦١. ١٣٤. الأملّي للصدوق ص ٦٧، خصائص الأئمّه ص ٤٢، روضه الواعظين ص ١٠٣، المسترشد ص ٤٦٩، أقسام المولى ص ٣٥، الإرشاد ج ١ ص ١٧٧، الفصول المختاره ص ٢٥٩، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٣٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٢. ١٣٥. لا تزال يا حسن مولداً بروح القدس ما نصرتنا بلسانك: خصائص الأئمّه ص ٤٢، الإرشاد ج ١ ص ١٧٧، بحار الأنوار ج ٢١ ص

٣٨٨. ١٣٦. أكثر المخالفين لجؤوا في دفع الاستدلال به إلى تجويز كون المراد الناصر والمحَب: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٤١،  
المراجعات ص ٢٨٠. ١٣٧. ورسول الله صلى الله عليه وآله يقول كلما بايع قوم: الحمد لله الذي فضّلنا على جميع العالمين:  
روضه الواعظين ص ٩٩، الاحتجاج ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١٣٨. قيامت: ٣١. ٣٥. ١٣٩. لقد رأيت معاوية  
حتى قام فتمطى وخرج مغضباً...: تفسير فرات ص ٥١٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩٤. ١٤٠. أوصلوا البيعه والمصافقه ثلاثاً...:  
بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٧. ١٤١. فسمعنا أحد الثلاثة وهو يقول: والله محمّد لأحمق إن كان يرى أنّ الأمر يستقيم لعلّي من  
بعده! تفسير العياشي ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٤٣. ١٤٢. اكنم علينا، فإنّ لكلّ  
جوار أمانه، فقال لهم: ما هذا من جوار الأمانه...: المصادر السابقه. ١٤٣. ثمّ مضى حتى أتى رسول الله صلى الله عليه وآله  
وعلى إلى جانبٍ مُحْتَبٍ بحمائل سيفه...: المصادر السابقه. ١٤٤. فلما كان بعد ثلاثة وجلس النبي صلى الله عليه وآله مجلسه،  
أتاه رجل...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦. ١٤٥. أخذ رسول الله بعضد على بن أبي طالب يوم غدیر خمّ ثمّ قال: من كنت مولاه،  
فقام إليه أعرابي... فهذا عن الله أم عنك؟!...: شواهد التنزيل ج ٢ ص ٣٨٥؛ لمّا بلغ بغدير خمّ وشاع ذلك في البلاد، أتى  
الحارث بن النعمان الفهري...: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٤١، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٥١، الطرائف ص ١٥٣. ١٤٦. إمّا  
أن تتوب وإمّا أن ترحل عنّا،

قال: إنَّ قلبى لا- يطاوعنى إلى التوبه... مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٦٧، نهج الإيمان ص ١٤٧. ٤٨٨. ١٤٧. أنفال: ٣٣. ١٤٨ .  
فركب راحلته، فلمّا أصحّر أنزل الله عليه طيراً من السماء فى منقاره حصاه: مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٦٧، تفسير مجمع  
البيان ج ١٠ ص ٤٤٥، بحار الأنوار ج ١٥ ص ١٣٨. ١٤٩. معارج: ٢١ وأنزل الله تعالى على رسوله: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ»...  
مناقب آل أبى طالب ج ٢ ص ١٦٦، الغدير ج ١ ص ٢٤١، ٢٤٣. ١٥٠. طوبى لمن والاه، والويل لمن عاداه، كأننى أنظر إلى على  
وشيعته يوم القيامة يُرْفُونَ على نوق... بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٧. -----  
-----

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری



۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

